



# تقریرات درس خارج اصول

استاد آیت اللہ فرحانے دامت برکاتہ

جلسات ۵۱ تا ۶۰

۱۴۰۰/۱۰/۱۲ - ۱۴۰۰/۰۹/۲۴

قم - مدرسہ ی فقہی امیر المؤمنین علیہ السلام



@albayann

# فهرست جلسات

---

جلسه ۵۲

۱۴۰۰/۰۹/۳۰

جلسه ۵۱

۱۴۰۰/۰۹/۲۴

جلسه ۵۴

۱۴۰۰/۱۰/۰۴

جلسه ۵۳

۱۴۰۰/۱۰/۰۱

جلسه ۵۶

۱۴۰۰/۱۰/۰۶

جلسه ۵۵

۱۴۰۰/۱۰/۰۵

جلسه ۵۸

۱۴۰۰/۱۰/۰۸

جلسه ۵۷

۱۴۰۰/۱۰/۰۷

جلسه ۶۰

۱۴۰۰/۱۰/۱۲

جلسه ۵۹

۱۴۰۰/۱۰/۱۱

۱۴۰۰،۰۹،۲۴

# جلسه پنجاه و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

**جلسه پنجاه و یکم: بیان و نقد تبصره ای که استاد فاضل رحمه الله مطرح کرده اند.**

## مرور مباحث گذشته

بحث در ارتباط با فرمایشات پایانی استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل رحمه الله بود که معظم له بعد از پایان بحثی که با مرحوم آخوند رحمه الله و محقق نائینی رحمه الله داشتند و بعد از بیان بقیه نکات، نکته‌ای را به عنوان تبصره‌ای در ارتباط با عنوان محل نزاع ارائه می‌کنند.

## تبصره استاد فاضل رحمه الله : جریان نزاع در تکلیف به محال

تبصره‌ای که استاد بزرگوارمان ارائه می‌کنند ناظر به این است که ثابت کردیم اجتماع امر و نهی جائز است و ثابت کردیم ادله قائلین به امتناع ضعیف است و می‌شود در آن‌ها مناقشه کرد، و ثابت هم کردیم که مسئله تضاد در احکام را نداریم و آن استدلالی را که مشهور می‌خواست تضاد احکام شرعی را اثبات کند، رد کردیم و نشان دادیم چنین تضادی در احکام نداریم و این تضاد منتفی است، با تفصیلاتی که داده شد. ایشان از این چند نکته یک نتیجه می‌گیرند که اگر قائل به جواز اجتماع شدیم و در ادله قائلین به امتناع مناقشه کردیم و مخصوصاً ثابت کردیم تضاد بین احکام شرعی نداریم، ایشان می‌خواهند بگویند اینها نتیجه مهمی دارد و آن نتیجه مهم این است که تا الآن می‌گفتیم نزاع در بحث اجتماع امر و نهی سر تکلیف محال است، می‌خواستیم استحاله تکلیف محال را بحث کنیم، خود تکلیف، محال می‌شد و ما بودیم و تکلیف محال، ایشان می‌خواهند بفرمایند اما الان که جوازی شدیم ظاهراً می‌شود نزاع را در تکلیف به محال پیاده کرد، چرا؟ چون وقتی با تکلیف به محال کار می‌کردیم می‌گفتیم خود تکلیف متصف به محالیت است، نه اینکه امتثالش از باب عدم قدرت محل بحث باشد، چرا خود تکلیف

محال است؟ چون تضاد بین احکام وجود دارد، متنافیین در اراده مولا جمع می‌شوند و خود تکلیف محال می‌شود و لذا اگر خاطر مبارکتان باشد این بحث شد، با قطع نظر از اینکه مکلف در مرحله امتثال قدرت دارد یا ندارد بحث می‌کنیم، ما نمی‌خواهیم مسئله قدرت را مبناء بحثمان قرار بدهیم، چون اگر قدرت مبناء بحث شد، بحث استحاله تکلیف به محال است، تکلیف به غیر مقدور است، با قطع نظر از مسئله قدرت مکلف بر امتثال دو تکلیف داشتیم و ثابت می‌کردیم که اینجا تکلیف محال هست یا نیست.

استاد هم می‌فرمودند که ملاحظه می‌کنید این تکلیف محال و جمع متنافیین در اراده مولا در فضای قبول تضاد بین احکام است، اگر قبول کردم که احکام شرعیه با هم تضاد دارند و مولا نمی‌تواند دو حکم شرعی را در یک جا و در یک موضوع قرار بدهد معلوم است نزاع می‌شود نزاع تکلیف محال، ولی الان که تضاد بر طرف شد و ثابت شد که تضادی وجود ندارد چرا نزاع را محدود کنم به مسئله تکلیف به محال؟ الان باید صریحاً اعلام کنم که بحث سر تکلیف محال نیست، بلکه دعوا سر تکلیف به محال است و اگر هم مسئله تکلیف به محال محل بحث باشد از باب عدم قدرت است، یعنی این واسطه می‌شود که بگویم مولا چنین

کاری نمی‌کند نه مسئله خود جمع متنافیین در اراده مولا، تعبیر زیبایی استاد این است: «ولی بحث ما در مسئله اجتماع امرونی در ارتباط با تکلیف محالی است که محال بودن آن از ناحیه عدم مقدوریت مکلف پیش نیامده باشد (ما قبلاً این طور گفتیم) به عبارت دیگر بحث ما در تکلیف محال بلاواسطه است نه در تکلیف محال باواسطه محالیت آن به واسطه محال بودن مکلف به چرا این طور می‌گفتیم چون ما می‌توانستیم از باب جمع متنافیین در اراده مولا مسئله تکلیف محال را تصویر کنیم، ولی الان می‌گوئیم همه این حرف‌ها بنا بر مبناء ثبوت تضاد بین احکام است ولی ما که مسئله تضاد بین احکام را انکار کردیم باید بگوئیم محل نزاع در تکلیف محال نیست» تکلیف محال بلاواسطه، تکلیف محالی که از باب جمع متنافیین در اراده مولا می‌خواهد پیش بیاید.

چون مشهور که این را می‌گفتند، می‌گفتند متنافیین به خاطر تضاد در اراده مولا جمع نمی‌شود، اما روی مبناء ما که تضاد را قبول نکردیم نه تنها در عنوانین متصادقین بله حتی در عنوان واحد هم اگر متعلق بعث و زجر واقع بشود تکلیف محال بدون واسطه که ناشی از تضاد است پیش نمی‌آید اگر مشکلی داشته باشیم تکلیف محالی پیدا می‌کنیم از ناحیه عدم قدرت که روحش برمی‌گردد

به اینکه تکلیف به محال است، بنابراین استاد بزرگوار ما حضرت آیت‌الله فاضل رحمه الله می‌خواهند اینجا تبصره‌ای قائل بشوند بگویند قبلاً می‌گفتیم محل نزاع تکلیف محال است، بلاواسطه است، الآن می‌خواهیم بگوئیم نه دیگر، با عنایت به اینکه تضاد را منتفی کردیم، جمع متنافیین بلاواسطه در اراده مولا پیش نمی‌آید، و دیگر نزاعی سر این مسئله نخواهیم داشت، این فرمایش استادمان.

### **بررسی و نقد تبصره استاد فاضل رحمه الله**

در مورد این فرمایش دو نکته داریم، نکته اول این است که: اعلام کردیم که قول مختار نباید در تبویب و در عناوین مباحث دخالت کند، قول مختارمان را نمی‌توانیم در عنوان بحث دخالت بدهیم، قول مختارمان این است که ملازمه‌ای بین مقدمه واجب و وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه نیست، ولی نمی‌آیم بحث مقدمه واجب را از ملازمات خارج کنیم، قول مختارمان این است که مثلاً فلان معنی مشترک لفظی نیست، فلان معنی ظهور در این وجوب ندارد، اشکال ندارد، قول مختارمان نمی‌تواند در تبویب و در عنوان بحث دخالت کند، لذا نمی‌توانیم براین اساس تبویب کنیم که قول مختارمان چیست.

و لذا اگر خاطرتان باشد اول اصول هم همین را گفتیم که محقق اصفهانی رحمه الله بر اساس قول مختار آمدند تبویب را در اصول عوض کردند، گفتند بحث صغریات لفظ و صغریات عقل و کبریات لفظ و کبریات عقل را این طور تبویب کنیم، ولی مشهور این را قبول نکردند چون در تبویب نباید با قول مختارم کار کنم، الان در مسئله احکام، قول مشهور تضاد احکام است، قول مختار ما انکار تضاد است، اگر بر اساس قول مشهور خواستم کار کنم تضاد است، متناقضین در اراده مولا است و لذا گفتم کسانی قائل هستند به مثلاً استحاله اجتماع امر و نهی که تکلیف به غیر مقدور را جائز می‌دانند (اشاعره) لذا باید از جهت فنی مطلب را بر اساس روند عقلایی تبویب کار کنم، روند عقلایی تبویب مهم است و روند عقلایی تبویب در عنوان بحث و جایگاه بحث دخالت می‌کند، همین جا نکته دوم را هم گفتم، یعنی این روند عقلایی هم عنوان را معلوم می‌کند و هم جایگاه بحث را، باید بر اساس قول نزاع، نزاع مشهور هم عنوان و هم جای بحث را معلوم کنم، یک عده می‌گفتند که مثلاً مقدمه واجب یا مسئله اجتماع امر و نهی از باب دلالت التزامی است، یک عده ثابت می‌کردند مثلاً دلالت التزامی منتفی است، ملازمه غیر بین است عده‌ای هم ثابت می‌کردند که ملازمه غیر بیینی



هم وجود ندارد، قول مشهور از متأخرین الان این است، ولی کماکان آن را در خود صیغه إفعال می‌گذارند، عقلائی است، و قول مختار.

نکته پایانی این مطلب که دو نکته را گفتم البته، قول مختار نه در عنوان دخالت دارد و نه در جایگاه بحث، و تبویب و عنوان بحث تابع آن روند عقلائی بحث است، چرا؟ به خاطر اینکه در علم به عنوان مجموع گزاره‌ها کار می‌کنم، در علم به عنوان مجموع گزاره‌ها من هستم و روال عقلائی این مجموع گزاره‌هایی که علم خاصی را به آن نام می‌نامند، این تا اینجا نکته بعدی این است که اگر کسی از این حرف‌ها عدول کرد یعنی مسئله تبویب را و مسئله عنوان بحث را بر اساس علم به عنوان مجموع گزاره‌ها - که دوستان عزیز ما یادشان است که امام رحمه الله وقتی می‌خواست با مجموع گزاره‌ها کار کنند نشان می‌دادند که یک مرکب اعتباری دارم با این چهارچوب که عرض کردم - اگر کسی از اینها هم گذشت و خواست بگوید که نه، قول مختارم را دخالت می‌دهم، اشکالش این است که قول مختار اگر مقابل قول مشهور بود شما نمی‌توانید باز آن را مبناء قرار بدهید، پس قول مختار مطلقاً نمی‌تواند نه در عنوان بحث و نه در تبویب بحث مخصوصاً اگر این قول مختار مقابل قول مشهور بود، شما تضاد را به مشهور

نسبت می‌دهید و واقعاً مشهور در خیلی از ابحاث اصولی شما قائل به تضاد احکام هستید، و برای احکام امران وجودیان و ضدانی می‌دانند که ثالثی هم دارند، شما اگر بخواهید تأثیر این حرف را در همه علم اصول پیگیری کنید باید یک چهارچوب دیگری برای اصول بریزید لذا اینجا که مخصوصاً شما مقابل مشهور هستید نه ما با استادمان کاملاً موافق هستیم این نتایج ارزشمندی که استاد مطرح کردند درست است، اما این نتایج ارزشمند و درست نباید سبب بشود که ما روند عقلائی عنوان بحث و تبویب را بهم بزنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱۴۰۰،۰۹،۳۰

# جلسه پنجاه و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بحث در ارتباط با ادله قول مختار و حل مشکلاتی که بعضی از ادله مجوزین در فقه به وجود آورد به تبع بیانات مرحوم آخوند خراسانی رحمه الله و اساتید و اعلام محقق نائینی رحمه الله ، محقق خوئی رحمه الله ، حضرت امام رحمه الله و استاد بزرگوارمان حضرت آقای فاضل رحمه الله تمام شد ، آن نکته تغییر عنوان بحث را هم جلسه گذشته از بیان استاد عزیزمان حضرت آقای فاضل رحمه الله تمام کردیم ، باقی می ماند یکی دو نکته تکمیلی قبل از اینکه بحث ... و خروج از دار غصبی

و اینها را بحث کنیم چون مسیر ما مسیر مرحوم آخوند رحمه الله در کفایه است که البته به مضمون این دو نکته تکمیلی در مقدمات بحث اشاره کردیم ولی چون روال ما روال مرحوم آخوند رحمه الله است این را هم باید تمام بکنیم.

یکی از ادله ای که مجوزین آورده اند و مرحوم آخوند رحمه الله آن را نقد می کنند و می خواهیم آن را بررسی کنیم این است که «و منها» یکی از آن ادله این است که مجوزین گفته اند «إن اهل العرف يعدون من أتی بالمأموربه به فی ضمن الفرد محرم مطیعاً و عاصياً من وجهین» خواستند بگویند نظر عرف را ببینید ، عرف وقتی کسی فرد مأموربه را در ضمن یک فرد محرم انجام می دهد می گویند هم مطیع است و هم عاصی است و این صدق اطاعت و عصیان عرفاً بر این فرد دلالت بر جواز می کند ، مثلاً «فاذا امر المولی عبده بخیاطة ثوب و نهاء عن الکون فی مکان خاص» مولی به او می گوید اینجا ننشین و این ثوب را هم بدوز ، حالا عبد آمد در همان جایی که مولی نهی کرده نشست و شروع کرد به خیاطة ثوب ، اینجا عرف می گویند هم عاصی است چون آنجا نشسته است، آنجا که مورد نهی مولی است و هم مطیع است چون خیاطه را انجام می دهد «كما مثل به الحاجدی و العضدی» که بالاخره علماء اهل

سنت هستند «فلو خاطه فی ذاک المكان لمطیعاً لامر  
الخیاطة و عاصياً للنهی عن الکنون فی ذاک المكان».

مرحوم آخوند رحمه الله هم این استدلال را نقد می  
کنند ، اولاً مناقشه در مثال دارند که این مثال محل  
بحث نیست، ترکیب مثال، ترکیب انضمامی است ،  
اینها از همان شواهد مهمی است که عرض کردیم مثل  
امام رحمه الله در مقابل محقق نائینی رحمه الله و محقق  
خوئی رحمه الله ارائه می کنند که اصلاً در ترکیب  
انضمامی دعوائی نداریم ، با دو واقعیت کنار هم کسی  
دعوا ندارد ، این همان شواهد فرمایش امام رحمه الله  
است که مرحوم آخوند رحمه الله هم اینجا در نقد این  
مثال بیان می کند که اصلاً کسی که خیاطه می کند و  
جلوس در فلان مکان می کند یک واقعیت واحد ندارد  
که بگوئیم هم مأمور به است و هم منهی عنه است ، چرا  
؟ چون در مفهوم خیاطه، جلوس در فلان مکان و کون  
در فلان دار و فلان نقطه دخالتی در خیاطه ندارد ، لذا  
به اصطلاح مثل صلوات در دار غصبی نیست ، یا تصرف  
در مال غیر با آن اختلافی که آقای بروجردی رحمه الله  
با مرحوم آخوند رحمه الله در مثال ها دارند ،

علی ای حال مرحوم آخوند رحمه الله اشکال اول  
شان این است که «بأنه لیس من باب الاجتماع ضرورة

أن الكون المنهى عنه غير متحد مع الخياطة وجوداً أصلاً»  
اینها وجوداً یک واقعیت نیستند «کما لا یخفی» عرض  
کردم این مطلب روشن است ولی شاهد خوبی است  
در آن فرمایش امام رحمه الله که محقق نائینی رحمه  
الله و محقق خوئی رحمه الله می خواستند در ترکیب  
انضمامی جوازی بشوند ، امام رحمه الله می خواست  
بگوید که اگر اینجا ترکیب انضمامی درست بشود اصلاً  
محل نزاع نیست ، اصلاً نزاع با آن بیانی که محقق  
خراسانی رحمه الله بیان کردند مال جایی است که یک  
واقعیت داشته باشیم ، که حالا مسامحهً به آن می  
گوئیم ترکیب اتحادی ، اصلاً دعوا سر آنجا است ، این  
را هم اینجا مرحوم آخوند رحمه الله اینجا ذکر می کنند  
که این مثالی که شما ذکر کردید نمی تواند دلیل بر جواز  
باشد اصلاً چون محل نزاع نیست و این مثال شما از  
محل نزاع بیرون است ، ترکیب انضمامی است یا می  
گویند اجتماع موردی است ، اینطور تعابیر به کار می  
برند.

اما اگر از اشکال کوتاه بیائیم منع می کنیم عن صدق  
احدهما ، منع می کنیم از اینکه هر دو صادق باشند ،  
منع می کنیم «الا عن صدق احدهما» فقط صدق یکی را  
قبول داریم و صدق هر دو را قبول نداریم إما «الاطاعة  
بمعنى الامتثال» یا مطیع است بنابر اینکه استحاله

اجتماع را قائل بشویم بعد جانب امر را ترجیح بدهیم این بمعنی الامتثال مال پاسخی است که در ذیل می گویند ، می گویند بنابر اینکه بحث تعبدی باشد چون اگر توصلی باشد امتثال صادق نیست ولی توصلی محقق می شود ولی آن به معنای تحقق اطاعت نیست ، اطاعت یعنی امتثال امر ، امتثال امر متوقف بر این است که امتناعی بشوم و جانب امر را تقویت کنم آنموقع امتثال صادق است «او العصیان» یا امتناعی بشوم و جانب نهی را تقویت کنم فقط عصیان ثابت ، چرا ؟ «لما عرفت من البرهان علی الامتناع» چون فرض بر این است که اثبات کردیم امتناع برهانی است دیگر نمی شود با این مثال ها مسئله را حل کرد «نعم لا بأس بصدق الاطاعة» بله می شود امتناعی بشویم، جانب نهی را تقویت کنیم لذا این آقا عاصی است ولی در توصلیات اثر بر فعلش مترتب می شود ، اشکال ندارد ، شما بگوئید خیاطه یک فعل توصلی است این عاصی است اما اثر خیاطه بر خیاطه بار شد اشکال ندارد «نعم لا بأس بصدق الاطاعة بمعنی حصول الغرض و العصیان فی التوصلیات» اینها روشن است.

«و اما فی العباداة فلا یکاد یحصل الغرض منها» اما در عبادات نمی توانیم بگوئیم امتثال یعنی ثوابی مترتب شد ، نه خیر ، تقرب حاصل نشده چون امری وجود

ندارد ، با همان تفصیلاتی که گفته شد ، امتثال امری واقع نشده ، مسئله ملاک هم سر جایش بحث شد در جائی که یک واقعیت داریم ، علی ای حال مرحوم آخوند رحمه الله می فرمایند: «و اما فی العبادات فلا یکاد یحصل الغرض منها الا فی ما صدر من المکلف فعلاً غیر محرم و غیر مبغوض علیه کما تقدم» اینها را توضیح دادیم ، بنابراین مرحوم آخوند رحمه الله خیلی قشنگ و فنی این دلیل را باطل کردند که باطل هم هست اولاً این دلیل موردش محل بحث نیست ، ثانیاً اگر موردش محل بحث باشد صدق عرفی به درد نمی خورد و در جائی که برهان عقلی بر استحاله وجود دارد دیگر صدق عرفی کاره ای نیست مگر اینکه مشکل برهان عقلی را برطرف کنیم که برطرف کردیم ، عقلاً جواز اجتماع را اثبات کردیم هم در مقام جعل و هم در مقام امتثال ، آن هم در جائی که یک واقعیت داریم که حقیقهٔ اجتماع بشود که توضیحش را دادیم.

از همین جا که اینها مسئله عرف را مطرح کردند خیلی قشنگ آن تفصیل را مرحوم آخوند رحمه الله بحث می کنند «بقی الکلام فی حال التفصیل من بعض الاعلام» بعضی از اعلام مثل محقق اردبیلی رحمه الله و صاحب ریاض رحمه الله که البته از صاحب ریاض رحمه الله نقل شده که از ایشان شنیده شده، مسموع از ایشان



شفاهاً که صاحب مطارف رحمه الله می گوید مطارف الانظار می گوید از صاحب ریاض رحمه الله چنین مسئله ای شنیده شده که قائل هستند به اینکه ما تفصیل بدهیم «و القول بالجواز عقلا و الامتناع عرفاً» که البته صاحب ریاض رحمه الله بر عکس این است و خواسته اند بگویند عقلا جایز است، عرفاً ممتنع است ، عرفاً نمی شود یا محقق اردبیلی رحمه الله ،

آقای آخوند رحمه الله این را هم نقد می کنند «فیه انه لا سبیل للعرف فی الحکم بالجواز و الامتناع الا طریق العقل» که عرض کردم این را در بعضی از مقدمات خواندیم اما چون با روال مرحوم آخوند رحمه الله پیش می رویم اشکالی ندارد که مرحوم آخوند رحمه الله می فرمایند اشکال ندارد، کسی ممکن است بگوید می خواهم با نظر مسامحی عرف کار کنم قبلا هم به این اشاره کردیم که این نظر مسامحی عرف که غیر مبتنی بر تطبیق عقلی است با آن توضیحاتی که قبلا گفتیم. عرف دو جور مسامحه می کند یکی نظر دقی عرف که امام رحمه الله اینجا اشکالی به تعبیر مرحوم آخوند رحمه الله و شیخ رحمه الله دارد که نگوئید مسامحی عرف ، بگوئید نظر دقی عرف ولی در آن نظر مسامحه عقلی وجود دارد ، این محل بحث است و الا جائی که در آن عرف مسامحه می کند و خودش هم توجه به مسامحه

دارد محل بحث نیست اصلاً به این هم اشاره کردیم، با نظر دقی عرف می توانیم جاهایی کار کنیم بله اشکال ندارد، در جاهایی که جنس دلیل، دلیل لفظی ملقاء به عرف باشد مثل نقض در «لاتنقض الیقین بالشک» مثل سرایت و مثل مانع عرفی که مانعیت فلان چیز از غسل این بَشْرَه مثلاً، اشکال ندارد ولی آن نظر دقی عرف نه نظر مسامحی عرف مشتمل بر مسامحه عقلی است آنجا، اشکال هم ندارد شارع آنجا در وادی امتثال از من نظر دقی عرف را نمی خواهد، عرف می گوید این جرم ندارد، اشکال ندارد، ولی در جاهائی که نه اصلاً جنس مسئله عقلی است، یک، نزاع هم در اوامر لفظی کتاب و سنت نیست، مرحوم آخوند رحمه الله هم قبلاً اشاره کردند الان هم اشاره می کنند، اصلاً آنجا از یک بحث فنی عقلی استفاده می کنیم. اینجا لا سبیل که اینجا با عرف دقی کار کنم نمی گویم، مسامحی که اینجا به کار می برند مرحوم آخوند رحمه الله ناظر به همین نکته است یعنی مسامحه عقلی در نظر عرف وجود دارد که به عبارت مرحوم آخوند رحمه الله کمک می کنیم بر اساس آن نکاتی که قبلاً عرض کردیم، این هم مطلب درست و کاملی است و قبلاً این مطلب را از زبان مرحوم آخوند رحمه الله کار کردیم و الان دیگر نیاز به تکرار ندارد «فیه أنه لا سبیل للعرف فی الحکم بالجواز و الامتناع الا طریق

«عقل» جنس مسئله عقلی است «فلا معنى لهذا التفصيل الا ما اشرنا اليه من النظر المسامحى الغير المبتنى على التدقيق و التحقيق» در این مسامحه، مسامحه عقلی است ولو باید بگوئیم این نظر دقی عرف است نه نظر مسامحی عرف، یعنی سه عنوان داریم، نظر مسامحی عرف، نظر دقی عرف، نظر عقل، آن دقی عرف مشتمل بر مسامحه عقلی است همانطور که قبلاً توضیح دادم و چند بار هم خواندیم «و انت خبير بعدم العبرة به» تو آگاه هستی به اینکه با نظر مسامحی نمی توانیم کار کنیم «بعد الاطلاع على خلافه بالنظر الدقيق» وقتی که بخلافش اطلاع داری بالنظر الدقيق،

البته عرض کردم با این توضیحاتی که داده شد از نظر دقی عرف می توانیم استفاده کنیم اما نه در جائی که جنس مسئله، عقلی است این نکته هم تأیید می کند که مرحوم آخوند رحمه الله هم منظورشان همین است «و قد عرفت فيما تقدم أن النزاع ليس فى خصوص مدلول صيغة الامر و النهى» این کاملاً نشان می دهد که مرحوم آخوند رحمه الله به این مطلب دقت دارند و به نظر ما اینها مورد نظر مرحوم آخوند رحمه الله است، چون مرحوم آخوند رحمه الله می گویند قبلاً گفتیم نزاع در مدلول لفظ نیست، من نمی خواهم نزاع را سر صیغه افعال کتاب و سنت ببرم که لفظی در کار

است بعد بیایم و بگویم عرف تو با این لفظ کار کن و نظر دقی عرف را در تطبیق این لفظ مثلا جویا بشوم ، نه دعوا سر این نیست ، اگر دعوا سر یک عنوان موجود در دلیل لفظی بود، می توانستم با نظر دقی عرف در آنجا کار کنم مثل «لا تنقض الیقین بالشک» و آن مثال هایی که آنجا زدم ، می خواهم بگویم اینها شاهد این است که مرحوم آخوند رحمه الله هم توجه دارند «و قد عرفت فیما تقدم أن النزاع لیس فی خصوص مدلول الصیغة الامر و النهی بل فی الاعم» ما می خواهیم ببینیم تکلیف وجوب و حرمت چه می شود، اصلا از اجماع در بیاید ، اصلا خود وجوب را از عقل در بیاوریم «فلا مجال لان یتوهم أن العرف هو المحکم فی تعیین المدالیل» فلذا مرحوم آخوند رحمه الله کاملاً به آن نکته توجه دارند ، و لذا اصرار مان این است که حواس مرحوم آخوند رحمه الله هست که می توانیم از نظر عرفی ولی عرفی ای که مسامحه عقلی در آن است ولی باید به آن بگوئیم دقی عرف ، در مدالیل استفاده کنیم در تطبیقاتش استفاده کنیم.

«و لعله کان بین مدلولیهما حسب تعیینه تنافی»  
مرحوم آخوند رحمه الله می گویند اگر کسی دنبال مدالیل الفاظ برود ممکن است عرف بگوید بین اینها تنافی وجود دارد «لا یجتمعان فی واحد ولو بعنوانین و

ان كان العقل يرى جواز اجتماع الوجوب الوحرمة في واحد بوجهين» اگر چه کسی تفصیل بدهد بگوید عرف بین این مدالیل تنافی می بینید ، ولی می گوید این دو مدلول در یک واحدی بوجهین جمع نمی شوند ولی عقل می گوید چنین تنافی ای وجود ندارد مثلاً ، مرحوم آخوند رحمه الله می گویند این تفصیل را کسی می تواند بدهد که نزاع را متمرکز سر مدالیل الفاظ کند ، ولی شما عرفت به اینکه ادعای ما سر مدالیل الفاظ نیست ، ما از مطلق وجوب و حرمت و اجتماع وجوب و حرمت در واحدی که دو عنوان دارد بحث می کنیم.

بعد هم «فتدبر» فتدبر را هم دقت کنید ، فتدبر هم این است که این باز نمی شود مدالیل لفظ این می شود تطبیق دو مدلول در یک جا ، ببینید یعنی بگویم مثلاً در وادی امثال چه اتفاقی می افتد ، مدالیل یک پله است ، تدبرش هم دقیق است ، تدبر به اینکه بحث مدلول را یک بار بحث می کنم ، اما الان بحث مدلول نیست الان بحث صدق نقض است ، صدق تنافی است ، صدق مانع است که آیا این مانع است یا مانع نیست ، پس نباید حتی سر مدالیل متوقف بشوم یعنی حتی اگر مدالیل را از عرف گرفتم مدلول صیغه افعال را، مدلول صیغه لا تفعل را اما الان دعوی سر مدلول هم نیست ، دعوایم سر این است که این دو مدلول که فرضاً از عرف

هم گرفته شده آیا این مدالیل یک جا منطبق هستند یا نه ، یعنی باید آنجا تعیین تکلیف کنم لذا علی ای حال جنس مسئله عقلی است و نمی شود تفصیل بین العرف و العقل داد «لا طریق للعرف» در اینجا ، لا طریق للعرف جنس مسئله عقلی است و روال همینی است که عرض کردیم و بارها گفته شده ،

این پایان بحث اجتماع امر و نهی است که در اصل مسئله جوازی شدیم و جواز عقلی تبیین شد و نکات بسیار خوبی را که مرحوم آخوند رحمه الله بیان فرمودند را هم تکمیل کردیم تا انشاءالله مسئله «اضطرار الی ارتکاب الحرام» را بحث کنیم که تنبیه مهم این بحث است ، و مرحوم آخوند رحمه الله به عنوان تنبیه اول از تنبیّهات مسئله اجتماع امر و نهی ذکر می فرمایند تا ادامه بحث.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

۱۴۰۰، ۱۰، ۰۱

# جلسه پنجاه و سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

**جلسه پنجاه و سوم: مقدمه بحث توسط در بیان شاگردان مرحوم  
نائینی رحمه الله**

## مرور مباحث گذشته

بحث را در قسمت اجتماع امرونی با سازمان مشهور تمام کردیم و تقریباً قول مختار را بیان کردیم و آخرین بیانات محقق خراسانی رحمه الله را در این رابطه قرائت کردیم و ملاحظه کردید که آخوند رحمه الله چه پاسخی به استدلال مجوزین داد و آنچه را که لازم بود انجام دادیم.

## ورود به بحث توسط با بیان مقدمه شاگردان مرحوم نائینی رحمه الله

وارد بحث توسط می‌شویم، توسط در دار غصبی و بحث حرکات خروجیه برای کسی که توسط در دار غصبی دارد که این از بحث‌های علمی و مهم اصولی ماست هرچند ممکن است حیث فقهی آن غلبه کند ولی مشهور این مطلب را اینجا بحث کردند و لازم هم هست بحث شود. مقدمه این بحث را چون محقق خوئی رحمه الله از یک طرف و مرحوم آقای مظفر رحمه الله از یک طرف دیگر در سطح خواندند قبل از اینکه وارد عبارات آخوند رحمه الله شویم و حیث توسط را بررسی کنیم خوب است که این مقدمه‌ای را که تلامذه محقق نائینی رحمه الله داشتند و ما در سطح یک‌طوری با آنها آشنا شدیم آن را مروری بکنم چون این مقدمه را به یک معنا قبلاً بررسی کردیم، محقق خوئی رحمه الله هم اشاره می‌کنند عرض می‌کنم بعد وارد عبارت آخوند رحمه الله شوم چون آن به منزله مقدمه این بحث است.

### طرح بحث مندوحه و عدم مندوحه در بحث اجتماع امر ونهی

آقایان این‌طور بحث را جمع می‌کنند که اجتماع امر ونهی را یکبار مع المندوحه بحث می‌کنیم که آخوند رحمه الله نظر دادند، ما هم گفتیم قید مندوحه لازم نیست چون دعوا سر همان تکلیف محال است با



توضیحاتی که دادیم. منتهی مشهور کأنّ این طوری هستند یکبار با مندوحه می‌خواهند بگویند حالا ما وارد بحث اضطرار می‌شویم یعنی بحث اضطرار را که مطرح کنید اجتماع امرونی‌ای پیش می‌آید در موارد اضطرار. موارد اضطرار مقدمه‌اش همین بحث عدم مندوحه هست که باید بگویم در مسئله اجتماع امرونی اگر مندوحه ای نبود چه اتفاقی می‌افتد. حالا عرض کردم چون می‌خواهم این مقدمه را هم دوستان داشته باشند مقدمه مهم و ارزشمندی است که آقای مظفر رحمه‌الله هم رسیدگی کردند چون انصافاً در فقه محقق خوئی رحمه‌الله و تلامذه آقای نائینی رحمه‌الله تا درس خارجش همین است یعنی حیث فقهی‌اش همین است که ما آن موقع که کتاب الصلاة را از محقق خوئی رحمه‌الله می‌خواندیم همین‌ها بود یعنی بیشتر از اینی که اینجا در اصول فقه ما کار می‌کنیم با فرض عدم مندوحه یا با فرض جهل قصوری و تقصیری بیشتر از این مطلب نبود؛ لذا در عین حالی که بعداً عرض می‌کنم این مقدمه را آقای خوئی رحمه‌الله هم دوباره دارند در محاضراتشان با همین مقدمه. حالا عبارت تلامیذه محقق نائینی رحمه‌الله را در این رابطه ببینیم بعد وارد عبارت آخوند رحمه‌الله می‌شویم مناسب است چون عرض کردم اولاً درس سطح ما بوده و دوستان خواندند

ولی با این دقت گاهی وقت‌ها در سطح به دست نمی‌آید.

اینها به اینجا که می‌رسند مقدمه‌اش این است که «تقدم الکلام کله» هرچه تا حالا گفته شد در اجتماع امرونی هست در جایی که مندوحه باشد یعنی به سوء اختیار واقع شود؛ لذا تکلیف به محالی واقع نیست آنجا در واقع مشکل نیست مکلف امکان امتثال در غیر محل غصبی را دارد ولی به سوء اختیارش نمازش را دردار غصبی خوانده. جمع کرده بین مأموربه و منهی عنه به سوء اختیار یعنی مندوحه ای تا حالا داشته.

### **ملحق شدن بحث غفلت و جهل به بحث مندوحه**

در همین فضا حیث غفلت و جهل را هم باید به آن اضافه کنیم یعنی وقتی است که این الحاق حیث غفلت و جهل را من عرض می‌کنم قبلاً گفتیم خدا رحمت کند ایشان را، ایشان هم خیلی خوب انصافاً بیان کرده‌اند. یکی از لطف‌هایی که خدا به مدرسه محقق نائینی رحمه‌الله کرده این تلمیذهای خوب ایشان است که این مطلب را در حوزه، درسی کردند لذا جافتاده. عرض می‌کنم این بحث را قبلاً در ذیل اجتماع امرونی در وادی امتثال که بحث شد می‌گفتند اجتماع امرونی یک حیث وادی جعل دارد یک حیث وادی امتثال دارد

و اگر کسی می‌خواهد مسئله اجتماع امرونی را حل کند باید هم در وادی جعل فکری برای اجتماع امرونی بکند و هم در وادی امتثال و وقتی وارد بحث وادی امتثال می‌شوند که آن مشکلات وادی امتثال یعنی واقعاً بالاخره من می‌توانم در واقعیت واحد دو ملاک داشته باشم، من می‌توانم در واقعیت واحد هم مقرّبیت داشته باشم هم مبعّدیت داشته باشم آن موقع حیث جهل پیش می‌آید، جهل قصوری مثلاً، جهل تقصیری و اگر آدم مسئله جهل را بخواهد رسیدگی کند حیث غفلت هم پیش می‌آید چون در موارد غفلت، جهل مرکب نکاتی در فقه پیش می‌آید که عرض می‌کنم چون گفتیم امانت فرمایش اینها را داشته باشیم، در کتاب سطح ما هم هست و خواندیم عرض می‌کنم. حالا فعلاً چارچوب را داشته باشیم که در ذیل مسئله اجتماع امرونی در موارد مندوحه اینها، اینها را رسیدگی کردند و مرحوم آقای مظفر رحمه‌الله هم همه را بیان کرده که خواسته ثمره را پیاده کند بگوید ثمره این است که این عمل بنا بر امتناع و ترجیح جانب نهی، عبادت چه حالتی پیدا می‌کند، بنا بر امتناع و ترجیح جانت امر، چه حالتی پیدا می‌کند، بنا بر جواز چه حالتی پیدا می‌کند که عرض کردم آنجا بعد این اشکال پیش می‌آید که حتی بنا بر جواز یک عده می‌گویند باز عبادت مشکل

پیدا می‌کند چون تقرّب باز مشکل دارد مگر ترکیب، ترکیب انضمامی باشد که حرف آقای بروجردی رحمه‌الله می‌شود که قبلاً بحث آن را کردیم.

خلاصه اینها آنجا همه فروض را رسیدگی می‌کنند که اگر قائل به جواز اجتماع امرونی شدم تکلیف این عبادت را در وادی امتثال چه کار می‌خواهم بکنم. اگر قائل به امتناع شدم ترجیح جانب نهی دادم یا ترجیح جانب امر دادم تکلیف این عبادت چه می‌شود؟ کما اینکه اگر مسئله نسیان و غفلی پیش بیاید جهل مرکبی وجود داشته باشد که باید بینم وضعیت چه می‌شود. آنها اینها را بحث کردند ما هم بحث کردیم منتها به خاطر رعایت امانت یادآوری می‌کنم چون آقای خوئی رحمه‌الله در مقدمه این بحثشان آوردند، آقای مظفر رحمه‌الله هم آوردند تلامیذه محقق نائینی رحمه‌الله، دوباره یادآوری آن اشکال ندارد درس سطح ما بوده دوستان باید الان اینها را مسلط باشند برای جلد اول اصول فقه هست.

## **طرح مسئله اجتماع با قید عدم مندوحه به‌عنوان مقدمه بحث توسط در کلام مرحوم مظفر رحمه‌الله**

ایشان می‌گویند ما اینها را تقریباً رسیدگی کردیم «بقی الکلام (در اجتماعشان) مع عدم المندوحه» اجتماع

مع عدم المندوحه یعنی اجتماع بالاضطرار لا بسوء الاختیار. اگر اجتماع با عدم مندوحه یعنی لا بسوء الاختیار و یا اجتماع بالاضطرار این را باید تعیین تکلیف کنیم که مقدم بحث توسط می‌شود که حالا خودشان می‌گویند. اگر این‌طور شد که یکبار اجتماع امرونهی را از جهت تکلیف محال بررسی می‌کردم و اجتماع امرونهی از جهت تکلیف محال یعنی اجتماع امرونهی مع المندوحه و بسوء الاختیار است بعد هم تکلیف وادی جعل و امثال و ثمره را بررسی می‌کردم که ایشان می‌گویند ما بالا انجام دادیم «و قد ذهبنا الی جواز الاجتماع فی مقامی الجعل و الامتثال» انصافاً آقای مظفر رحمه‌الله عالی این را تبیین کرده و ما خیلی از اشکالاتی که به اساتید، تلامیذ حضرت امام رحمه‌الله داشتیم نه خود امام رحمه‌الله، این بود که این تفکیک بین جواز جعل و جواز امتثال باید خوب در فقه دیده شود که اینها با آن کار می‌کنند سال گذشته کار هم کردیم اگر لازم شد ذیل فرمایش ایشان می‌آید یادآوری می‌کنیم.

## بیان دو نوع اضطرار

اما حالا می‌خواهیم اجتماع امرونهی را از جهت تکلیف محال بررسی کنیم. یعنی با فرض عدم مندوحه، با فرض اینکه لا بسوء الاختیار است با فرض اینکه

اضطراری بوجود آمده. اینها می‌فرمایند در این فضا اضطرار دو گونه است: اضطراری که بدون سبق اختیار مکلف است، از اول هیچ اختیاری نبوده، هیچ سبق اختیاری نبوده یا نه اضطراری که سبق اختیار در آن هست همان توسط دردار غصبی. یک دفعه می‌خواهم بدون اینکه سوء اختیاری داشته باشم اضطرار محض محض، نگاه می‌کنم یک انقاض غریقی است باید به خانه مردم بروم برای اینکه غریق را نجات بدهم. این تزام رسمی است هیچ سوء اختیاری هم ندارم این طور هم نبوده که رفتن در خانه مردم به اختیار خودم بوده نخیر، اصلاً نمی‌خواستم از دیوار مردم بالا بروم، نمی‌خواستم پا در خانه مردم بگذارم صدای این غریقی که در حال غرق شدن بود مرا وادار کرد از این دیوار بالا بروم به خانه مردم بروم؛ لذا مثال می‌زنند «کمن اضطر لانقاض الغریق الی التصرف فی ارض مغصوبه فیکون تصرف فی الارض واجبا من جهة الانقاض الغریق و حراما من جهة التصرف فی المغصوب» هیچ سوء اختیاری نبوده و سبق اختیاری هم مکلف نداشته چاره‌ای نداشته. این یک فرض است که می‌خواهند این فرض را تعیین تکلیف کنند. یک فرض دیگر که خود بحث ماست «ان یکون الاضطرار بسوء الاختیار» اضطرار را بحث می‌کنم اما اضطراری که باز مسبوق به سوء

اختیار است. آن آقا داخل خانه مردم رفته، غصب کرده حالا می‌خواهد خارج شود که همین بحث توسط است حرکات خروجیه برای کسی که توسط دردار غصبی کرده الان دردار غصبی است مجبور به خروج است. حتی اگر بخواهد از غصب هم فرار کند باید این تصرفات غصبی را انجام بدهد که بحث اصلی این است. اسمش را می‌گذارند بحث توسط و حکم حرکات خروجیه از جهت تکلیفی، حکم عبادتی که در این حرکات خروجی در حال انجام است از جهت وضعی این بحث اصلی است.

### **پیاده شدن قانون تزاحم در قسم اول اضطرار**

اینها می‌گویند بنابراین در مواردی که می‌خواهیم روی اضطرار کار کنیم و روی عدم مندوحه کار کنیم این عدم مندوحه دو گونه هست: عدم مندوحه ای که هیچ مسبوق به اختیار نیست، عدم مندوحه ای که مسبوق به اختیار است خودش رفته. اینها می‌فرمایند در فرض اول که هیچ مسبوق به اختیار نیست تزاحم رسمی است، تزاحم بین واجب که انقاض غریق است و بین غصب که بالاخره حرامی واقع می‌شود. مکلف مجبور است برای امثال واجب که فرض بر این است که اهمُّ ملاکاً هست مرتکب غصب شود.

یا نه اگر بخواهد عصیان نکند و اطاعت دستور الهی را در ترک غصب انجام دهد باید عصیان عمد واقع شود. قانون باب تزاحم هم قبلاً خواندیم اقوی ملاکین را مبنا قرار می‌دهیم. آن موقع نهی، از فعلیت می‌افتد، امر فعلیت پیدا می‌کند در مثال انقاض غریق که انقاض نفس محترمه هست. معمولاً این‌طور است اگر نه، در موارد دیگری باشد که واجب آن‌قدر ملاکش اقوی نیست، ملاک نهی تقویت پیدا می‌کند. مثلاً اگر کسی مجبور شود برای انقاض حیوانی، انسانی را هلاک کند. ملاک نهی اقوی هست نهی به فعلیت خودش می‌ماند امر یعنی انقاض نفس محترمه و این حیوان از دست می‌رود چاره‌ای نیست. این تا اینجا. این معلوم. یعنی قانون تزاحم را بلد هستیم چارچوب تزاحم را یاد گرفتیم.

### **بررسی عبادت در حالت اضطرار قسم اول**

حالا اینجا نکته‌ای پیش می‌آید که عرض کردم دوباره یک اشاره‌ای به بحث‌های قبلی می‌کنند. نکته این است: اگر کسی در همین حالت اضطرار، مجبور شد عبادتی را انجام بدهد حکم این عبادت چیست؟ اگر این فعل محرم مصداق آن عبادت شد یعنی مجبور شد در همین حرکات تصرفی حرام، نماز بخواند. پس اضطرار به حرام پیدا کرده و حرام را انجام می‌دهد درحالی‌که اضطرار به حرام دارد و حرام را انجام می‌دهد مجبور به



اضطرار به اتیان عبادت دارد باید عبادتش را انجام دهد. مثالش کسی که او را به زور در زندان حبس می‌کنند. زندان خانه مردم است، در آمدنش دردناک غصبی یعنی در این زندان هیچ سوء اختیاری نیست، مسبوق به اختیار هم نیست. محبوس در این مکان غصبی است و آمدن و ورودش به دار غصبی هم هیچ اختیاری نبوده. اینکه محبوس است و آمدنش هم به اختیارش نبوده الان نمازش در این دار غصبی چه حکمی پیدا می‌کند؟ این محل بحث ما در این فضا می‌باشد که فرض هم بر این است که مثلاً زندانی او طول می‌کشد دیگر وقت هم می‌گذرد. چون اگر در وسعت وقت بود و می‌توانست بعد از گذشت ساعاتی آزاد شود و برود که هیچ، اضطرار به عبادت ندارد. اما اگر نه تمام وقت را در زندان است و اضطرار به عبادت دارد در این محبوسی که خانه مردم است و دار غصبی است.

اینجا یک بحث جدی پیش می‌آید که در این‌گونه موارد که بین دلیل امر و دلیل نهی تزامنی داریم، و دلیل مثلاً نهی را مقدم کردیم یا دلیل امر را مقدم کردیم و نهی از کار افتاد وقتی نهی از کار افتاد و این مثلاً مجبور شد برود انقضای غریق کند (تزامنی است دیگر) یا عرض کردم اصلاً اختیار ندارد او را دردناک غصبی آوردند و زندان کردند و نهی از کار افتاده به خاطر اینکه مجبور

است، اختیار ندارد. نهی از فعلیت افتاده برای اینکه برای فعلیت تکلیف، قدرتی شرط است که این قدرت را ندارد. اگر به خاطر عدم قدرت، نهی از کار افتاد و فقط امر باقی ماند امر را اطاعت می‌کند امثال می‌کند.

منتها در این‌گونه موارد گاهی وقت‌ها این امرونهی متعارض هستند. قبل از تراحم، تعارض داشتند. اگر این امرونهی قبل از تعارض، تراحم داشته باشند بعد از تراحمشان نهی از کار افتاده. حالا که نهی از کار افتاده و امر فعلیت پیدا کرده آیا این سبب می‌شود من بگویم که ماده اجتماع اینها، واجد ملاک است یا نه. گرفتاری این است. امری دارم و نهی دارم که اول متعارض بودند بعد فضای تراحم پیش آمد و در آن فضای تراحم، نهی از کار افتاد، قدرت بر امثال نهی وجود نداشت. حالا من که می‌خواهم مورد را امثال کنم، انجام بدهم باید چه کار کنم؟ آیا می‌توانم یا نمی‌توانم؟

اینجا این بحث جدی پیش می‌آید که قبلاً هم در اجتماع امرونهی مع المندوحه هم بود که عرض کردم مجبور می‌شویم یک توضیحی بدهیم اینجا است. اینجا این بحث جدی و فنی پیش می‌آید که در این موارد باید ببینم در تعارض، جانب کدام را ترجیح دادم. اگر از باب مرجحات باب تعارض، جانب امر را ترجیح بدهم

الان هم که نهی با تزاحم ساقط شده، قطعاً عبادت مشکل ندارد. چرا؟ چون این عبادت عملی است که شما می‌توانید به داعی امری که ترجیح پیدا کرده بر نهی انجامش بدهید. یا می‌توانید به واسطه ملاکی که به واسطه وجود امر آن ملاک را محرز می‌دانید عبادت کنید با همان بحث‌هایی که در عبادتِ عبادت کردیم.

اما اگر در تعارض اولیه، جانب نهی را ترجیح دادید و گفتید در ماده اجتماعشان متعارض بودند و در ماده اجتماعشان نهی را مقدم می‌کنم از باب مرجحات باب تعارض، اگر نهی را مقدم کردم، تزاحمی پیش آمد نهی از کار افتاد، آیا از کار افتادن نهی در فضای تزاحم یعنی بازگشت امر؟ یا نه ولو نهی از کار افتاده، من دلیلی بر بازگشت امر ندارم چون این از کار افتادن در وادی تزاحم مثل همین که گفتیم این آقا را در خانه مردم زندان کردند. محبوس در مکان غضبی است. نمی‌تواند حرمت غضب را امثال کند و از غضب اجتناب کند دستور پروردگار را در اجتناب اطاعت کند نمی‌تواند. اما اگر فرض کردیم بین صلاة و غضب مثلاً تعارضی بوده و شما در این تعارض، جانب نهی را ترجیح دادید، آیا الان که نهی از باب تزاحم از کار افتاده، زندان شده، امر برمی‌گردد؟ اگر امر برگردد این صلاة صحیح هست یا از باب امر یا از باب ملاک. اما اگر امر برنگردد، امر رفته

این صلاه چه حکمی پیدا می‌کند؟ چون در مواردی که شما ترجیح را به جانب نهی می‌دهید و امر را کنار می‌گذارید، امر فعلی ندارید می‌گویید امر رفته عیب ندارد. نمی‌دانید که ملاک هم رفته یا نرفته. شاید ملاک باشد به خاطر مانعیت نهی، ملاک نتوانسته در فعلیت اثر کند. شاید نه اصلاً ملاک از بین رفته؛ بنابراین شما در این‌گونه موارد که یک تعارضی بوده و جانب نهی را ترجیح دادید و تزاحمی پیش‌آمده، نهی از فعلیت افتاده، با اتیان این عمل معلوم نیست عبادت شما صحیح باشد؛ لذا اینجا یک بحث بسیار جدی برای آقایان پیش می‌آید که در این‌گونه موارد اضطرار که هیچ ربطی هم به سوء اختیار ندارد سبقِ اختیاری هم درکار نیست و اضطرار مسلماً نهی را از کار انداخته چون فعلیت متوقف بر قدرت است، قدرت ندارد نهی افتاده. آیا عبادت در این‌گونه موارد صحیح هست یا صحیح نیست. این بحث خیلی جدی است.

و صحت این عبادت حتی نزد آنهایی که در عبادت عبادت، امر را شرط نمی‌دانند و می‌خواهند با رجحان ذاتی عبادت کنند با ملاک عبادت کنند، اینجا گرفتاری پیدا می‌کند که عرض کردم همین گرفتاری را قبلاً داشتیم که حالا به همین مناسبت آن را هم یادآوری می‌کنند که خوب ملاحظه بکنید در فضای فرمایش

آقایان البته ما همه را قبلاً جواب دادیم ولی چون آقایان این را مقدمه این بحث مهمشان کردند جا داشت که یک مقدمه‌ای یادآوری شود بعد وارد آن بحث‌های ارزشمند آخوند رحمه‌الله درباره توسط بشویم. حالا عبارات را ملاحظه کنید البته خوشبختانه درس اینها را خواندیم، متنش را خواندیم، امتحانش را دادیم هم در مندوحه هم در عدم مندوحه آقایان اینها را بحث کردند.

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱۴۰۰، ۱۰، ۰۴

# جلسه پنجاه و چهارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

**جلسه پنجاه و چهارم: حکم عبادت در حال اضطرار و بیان ریشه آن و اشکال مرحوم خوئی رحمه الله**

## مرور مباحث گذشته

عرض کردیم در بین تلامذه محقق نائینی رحمه الله و مدرسه نجف در مقدمه بحث توسط در دار غصبی، بحث حرکات خروجیه که مرحوم آخوند رحمه الله مطرح کردند، اینها یک نکته‌ای را به عنوان مقدمه مطرح می‌کنند که این بازگشتی است به همان بحثی که در مسئله ثمره داشتیم و آن نکته این بود که اگر کسی

اضطرار به ارتکاب حرام پیدا کند و این اضطرار لا بسوء الاختیار باشد و بعد در همین حال اضطرار، مضطر به عبادت شود و بخواهد عبادت را انجام دهد - درحالی که این فعلی که فعل محرمی است منتها محرمی است که به خاطر اضطرار، نهی فعلی ندارد این فعل محرم که نهی فعلی ندارد به خاطر اینکه اضطراری پیش آمده و اضطرار رافع فعلیت این نهی است اگر مصداق این عبادت شد - حکم این عبادت از جهت صحّت و فساد چه خواهد بود؟

### حکم عبادت در حال اضطرار

آن موقع آقایان فتوا می‌دهند، می‌گویند این نهی چون از فعلیت افتاده و الان نهی فعلی نداریم و لذا مانعی از این نیست که این عبادت صحیح باشد؛ بنابراین، این عبادت بر او واجب است باید انجام دهد و صحیح هم هست چون نهی ندارد منتها استثنایی کردند به اینکه بله اگر قبل از حصول اضطرار در ماده اجتماع که قائل شدیم به اینکه اینها متعارضین است و در ماده اجتماع وقتی اینها متعارض بودند ترجیح را به جانب نهی دادیم، مسئله مثلاً صلاة و غصب، صلاة و غصبی بودند که در ماده اجتماع تعارض کردند و در ماده اجتماع که تعارض کردند من ترجیح را به جانب نهی دادم. من که جانب نهی را ترجیح می‌دهم دیگر

امر ساقط می‌شود. این امر که ساقط شد دیگر باب، باب تعارض است نه تزاحم، امر که ساقط شد حالا اضطراری پیش آمد، عرض شد آنها می‌گویند این‌گونه جاها چون اضطرار بعد از تعارض واقع شده، دلیلی بر صحت این فعل نداریم چون درست است الان نهی فعلی به خاطر اضطرار رفته به ارتکاب حرام ولی این عمل، امر ندارد و نبود امرش احتمال دارد به واسطه وجود مانع باشد، احتمال دارد به خاطر عدم مقتضی باشد. وقتی این فعل در ماده اجتماع فاقد امر شد، به خاطر تعارضی که قبل از تزاحم وجود داشت آن موقع نمی‌توانیم این عمل را از طریق امر، عبادت کنیم چون وجود ندارد، نمی‌توانیم احراز ملاک کنیم و از طریق قصد ملاک تقرّب بکنیم آن هم امکان ندارد چرا؟ چون وجود ملاک محرز نیست. ریشه این مسئله هم برمی‌گردد به آن نکته که تعارضی قبل از تزاحم وجود داشته و نمی‌توانیم به خاطر آن تعارض در ماده اجتماع، احراز امر یا احراز ملاک امر کنیم. فرض بر این است که تعارض کردند و در متعارضین جانب نهی را ترجیح دادیم.

بله اگر تعارضی نمی‌بود، تزاحمی بود در تزاحم جانب نهی را ترجیح می‌دادیم بعد اگر اضطرار به ارتکاب نهی پیدا می‌کردیم نهی ساقط می‌شد، امر باقی می‌ماند؛ لذا خلاصه مطلب اینها این است که اگر کسی در داری



زندانی شد الان در دار غصبی تصرف می‌کند لا بسوء الاختیار و این زندانی در دار غصبی نماز خواند این نماز با فرض اینکه جانب نهی را قبلاً ترجیح داده بودیم در صلاه در دار غصبی، مشکل پیدا می‌کند. این تقریباً خلاصه فرمایش اینهاست.

### **بیان ریشه فتوای علما در عبادت در حال اضطرار**

ریشه‌اش هم این است که باب تعارض را باید از باب تزاحم جدا کنم. هرگاه تعارض پیش آمد و یکی را ترجیح دادم تعارض است، غیر از تزاحم است. این تقریباً مقدمه‌ای است که آقایان قائل‌اند لذا بر این مسئله اصرار دارند و عرض کردم این نکته قبلاً هم گفته شده و قرار بود به این نکته‌ای که آقایان قائل‌اند و آن را بررسی کردیم اشاره کنیم که قبلاً در بحث ثمره آمد. اینها آن موقع که ثمره بحث اجتماع امرونی را بررسی می‌کردند همین بحث را کردند. بیشتر تمرکزمان در آن ثمره سر حیت جواز بود که خلاصه‌اش این می‌شد، اصل مسئله این بود که می‌گفتند علی الامتناع اینها متعارض‌اند و علی الجواز متزاحم‌اند. علی الامتناع متعارض‌اند به خاطر اینکه اجتماع متنافیین در اراده مولا پیش می‌آید، تزاحمی در کار نبود من مثلاً به سوء اختیار در دار غصبی رفته بودم نماز بخوانم، امتناعی می‌گفت اینها متعارض‌اند، تکلیف محال است. چون متعارض‌اند

یکی باید بماند وقتی متعارض می‌شوند جریان این می‌شود که باید ببینیم در این متعارضین چه چیزی را ترجیح می‌دهیم؟ مشهور می‌گفتند - با قطع نظر از آن فرمایش آقای بروجردی رحمه‌الله که می‌گفت نه مشهور هم معلوم نیست این مشهور باشد - می‌گفتند مشهور امتناعی‌اند و جانب نهی را ترجیح می‌دهند، اگر ما گفتیم مشهور امتناعی‌اند و جانب نهی را ترجیح می‌دهند اینها می‌گویند نتیجه‌اش این است که این عبادت فاسد است، چرا عبادت فاسد است؟ چون کسی که علم به حرمت دارد و الان فرض بر این است که به سوء اختیار جمع کرده یعنی هم علم دارد هم امر دارد، چنین جایی چطوری می‌خواهد عبادت کند امری که وجود ندارد چون شما جانب نهی را ترجیح دادید، ذات این عمل هم مناط و ملاکی در آن نیست. نهی فعلی دارد فرض هم بر این است که امتناعی‌ها متعارض‌اند و عرض کردم الان در بحث خودمان متعارضین در آن احراز ملاک نمی‌شود کرد. هرچند نمی‌شود یعنی واقعاً نمی‌شود چنین ملاکی را احراز کرد. بعد اینها گفتند حتی اگر ملاک هم احراز کنی الان نهی فعلی وجود دارد. در بحث فعلی یک پله پایین‌تر آمدیم گفتیم اگر نهی فعلی هم به یک دلیل، به دلیل تراحم ساقط شد باز هم نمی‌شود عبادت کرد. یعنی یک مطلب است یک‌تکه‌اش

را قبلاً خواندیم الان هم یک‌تکه دیگرش را در سازمان آقایان می‌خوانیم.

یک مطلب است که اجتماع امر و نهی‌ای دارم، صلاة و غصبی در مورد اجتماع دارم بعد امتناعی هستند، امتناعی دو دلیل تعارض می‌کنند وقتی تعارض کردند، جانب نهی را ترجیح می‌دهم امر از کار می‌افتد، نهی فعلی است. حالا من که الان نهی را می‌دانم یعنی علم به نهی دارم، عمدی هم در دار غصبی نماز می‌خوانم می‌گویند شما یک نهی فعلی دارید و این نهی فعلی مانع صحت عبادت شماست. حالا در بحث فعلی‌مان می‌گوییم اگر این نهی فعلی با تراحم از کار افتاد در اصلش شما تعارضی بودی الان اگر نهی فعلی به واسطه تراحم از کار افتاد می‌شود بگوییم آن امر برمی‌گردد؟ می‌گوید نه بر نمی‌گردد چون امر به خاطر تعارض ساقط شد، امر بر نمی‌گردد و چون امر بر نمی‌گردد امر ندارید. ملاک چیست؟ می‌گویند نمی‌دانیم. چون شما وقتی امر را به خاطر تعارض از دست دادید نمی‌دانید در ماده اجتماع رفتن امر به خاطر مانع بوده یا به خاطر نبود مقتضی و ملاک. این سازمان آقایان است.

بعد اینجا می‌گویند اما اگر شما جهل به حرمت داشتی، جهل قصوری نه جهل تقصیری یا جهل شما

از روی نسیان بود در موارد جهل قصوری و نسیان مسئله شما این است که حدیث رفع شما را می‌گیرد، تقصیری درکار نیست جهل قصوری دارید یا نسیان دارید. اگر آن موقع قصد قربت از شما متمشی شود که معمولاً متمشی می‌شود می‌گویند عبادت شما درست است چرا؟ می‌گویند ریشه آن این است که رجحان ذاتی کفایت می‌کند. درست است اینجا امری وجود ندارد ولی ملاک وجود دارد.

### اشکال مرحوم خوئی رحمه الله

اینجا سروکله آن اشکالی که الان بحث ماست دوباره پیدا می‌شود که مستشکل آن هم محقق خوئی رحمه الله است در فقه. محقق خوئی رحمه الله می‌گوید نهی شما به خاطر حدیث رفع برطرف شد حالا یا از باب نسیان یا از باب جهل قصوری، نهی رفت حالا اگر نهی برود آیا در اینجا که از اول متعارض بودند و شما جانب نهی را تقدیم می‌کنید می‌توانید احراز ملاک کنید که بگویید من با ملاک، عبادت می‌کنم و عبادتم درست است یعنی همین بحثی که الان می‌کنیم یعنی همین بحث ما دقیقاً آنجا پیش می‌آید که در موارد جهل قصوری یا نسیان اگر فرض کردیم این *مِنِ اوَّلِ الْأَمْرِ* متعارض‌اند و شما جانب نهی را ترجیح دادید امر را از دست دادید، بعدش مثلاً به واسطه شرایطی مثل نسیان، نهی فعلی

رفت حالا آنجا می‌گفتیم با اضطرار نهی فعلی رفت یعنی یکی دیگر از افراد حدیث رفع بود (ما اضطره) یا نسیان است یا اضطرار است. نهی رفت اما امرش بر نمی‌گردد که شما احراز ملاک کنید (آقای خوئی رحمه‌الله اینجا اشکال دارد).

### **عبارت مرحوم مظفر رحمه‌الله در توضیح اشکال**

خدا رحمت کند هم‌کلاسی ایشان، تلمیذ آقای نائینی رحمه‌الله را، همه را بنده خدا گفت و درس داد؛ لذا اول قائل می‌شوند به اینکه: «فالمشهور أن العبادة تقع صحيحة» در موارد جهل قصوری و نسیان «و قيل إنه لا يبقى مصحح في هذه السورة للعبادة فتقع فاسدة» چرا؟ «نظرا الى أن الدليلي الوجوب و الحرمة على القول بالامتناع يصبغان متعارضا و ان لم يكونا في حد انفسهما متعارضين فاذا قدم جانب النهي» اگر کسی جانب نهی را تقدیم کند آن موقع شما نمی‌توانید احراز ملاک کنید. همین بحثی است که عرض کردم به یک معنا همه را خواندیم؛ لذا اگر قائل به امتناع شویم و جانب نهی را تقدیم کنیم، راهی برای تصحیح عبادت در موارد جهل قصوری یا نسیان یا اضطرار نیست به خاطر تعارضی که علی‌الامتناع وجود داشت و آن تعارض با تقدیم جانب نهی، امر را از ما گرفت.

## نبود اشکال در صورت تقدیم جانب امر

بله اگر کسی قائل به امتناع و تقدیم جانب امر شد آن موقع قطعاً عبارت درست است، چرا؟ چون دیگر نهی نداریم. نهی نداریم چون جانب امر را تقدیم کردیم یا نهی داریم و در موارد تعارض، جانب امر را تقدیم کردیم دیگر نهی که از دست می‌رود حتی مفسده هم احراز نمی‌شود یعنی از آن طرف خیلی به درد می‌خورد. نهی داریم نه ملاک نهی را احراز کردیم چون متعارض بودند و در متعارضین جانب امر را تقدیم کردیم؛ لذا می‌بینیم اینها با این سازمان خیلی کار می‌کنند. خدا رحمت کند محقق خوئی رحمه‌الله را در فقه خیلی که علی‌الامتناع و تحقق تعارض اگر بعد یک موجبی پیش آمد که نهی را از بین برد چه می‌شود؟ علی‌الامتناع و تقدیم جانب امر، تکلیف چه می‌شود؟ آقایان می‌گویند علی‌الجواز مشکلی نداریم منتها در مقابل اینها یک قول دیگر بود که علی‌الجواز شما چرا احکام تزامم را جاری نمی‌کنید؟ علی‌الامتناع متعارض‌اند علی‌الجواز متزامم‌اند. اینها می‌گویند نه ما علی‌الجواز فقط جواز در وادی جعل را قائل نیستیم که بگوییم در وادی جعل تعارضی وجود ندارد، تکلیف محالی نداریم اما در وادی امتثال تزامم وجود دارد نخیر. ما هم در وادی جعل جوازی هستیم، هم در وادی امتثال؛ لذا به‌طور کلی

جوازی می‌شویم در مواردی که مندوحه وجود دارد و هیچ‌کدام مشکلی نداریم لذا این نکته را قبول نداریم که در بحث اجتماع امرونی مع المندوحه بگوییم متعارض‌اند علی الامتناع، متزاحم‌اند علی الجواز نخیر.

بله ما در موارد اجتماع امرونی با اینکه مندوحه نداریم بله تزاحم داریم ولی چون در وادی جعل، جوازی هستیم الان بحث تزاحم است. تزاحم اگر نهی را از کار انداخت دیگر عبادت درست است. ما در وادی جعل، امتناعی نیستیم که تعارضی بوجود بیاید این سازمان فتوای آقایان است.

با این توضیحاتی که خدمت شما داده شد که انصافاً زحمت خوبی هم آقای مظفر رحمه‌الله کشید و یک خلاصه‌ای است از آنچه که الان در خیلی از بحث‌های خارج عبادات در مسئله اجتماع امرونی این قضیه همین‌طور همین‌ان فتوا دارد. محقق خوئی رحمه‌الله و خیلی از تلامذه ایشان و خود مرحوم آقای مظفر رحمه‌الله با اینها کار کردند حتی آقای مظفر رحمه‌الله جوازی است هم در وادی جعل و هم در وادی امتثال، مشکل ندارد؛ لذا نه متعارض‌اند نه متزاحم‌اند در مواردی که مندوحه داریم.

در مواردی که مندوحه نداریم اضطرار داریم بله  
تزام است اگر فرض کردیم که آن اضطرار، نهی را از کار  
انداخته عبادت قطعاً صحیح هست.

## **اشکال دیدگاه مرحوم مظفر رحمه الله در الحاق حالت جهل و غفلت علی الامتناع**

اینها قشنگ حرفه‌هایشان درست درمی‌آید منتها  
یک نکته‌ای هست در عبارت اینجای ایشان که با  
توضیحاتی که دادم اشکالش معلوم می‌شود. ایشان  
اول بحث که وارد می‌شود اجتماع امر و نهی مع عدم  
المندوحه بعد توضیح می‌دهند که «تقدم الکلام کله فی  
الاجتماع الامر و النهی فیما اذا کانت هناك مندوحه و  
قد جمع المکلف بینهما فی فعل واحد بسوء اختیاره» که  
توضیح آن داده شد «و يلحق به ماکان الجمع بینهما  
عن غفلة أو جهل و قد ذهبنا إلى جواز الإجماع فی  
مقامی الجعل و الامتثال» اینجا نکته‌اش این است که  
ما الحاق حالت جهل و غفلت را علی الامتناع قبول  
نداریم. یعنی این اشکالی که الان در موارد اضطرار وجود  
دارد در موارد جهل قصوری، تقصیری که هیچ تقصیری  
که حدیث رفع ندارد هیچ در موارد جهل قصوری یا  
غفلت هم که حدیث رفع وجود دارد، علی الامتناع  
نمی‌توانیم اینها را ملحق کنیم. یعنی این اشکالی که الان  
در اضطرار داریم در غفلت هم داریم، در جهل قصوری



هم داریم. باید این را ایشان می‌گفت قبلاً گفته ولی الان که می‌خواهند جمع‌بندی کند باید این را درست کند.

بله علی الجواز مشکل نداریم، درست می‌گویند، جوازش اشکال ندارد توضیح دادم. در سازمان آقایان علی الجواز نه من علی الجواز، تعارض ندارم قطعاً، می‌ماند تراحم. تعارض که ندارم می‌ماند تراحم؛ اگر تراحم برطرف شود دیگر مشکل ندارم علی الجواز و گیر نمی‌کنم و مسئله من حل می‌شود. جا داشت که ایشان همین‌طور که علی الجواز، اضطرار نماز صحیح هست، با نسیان نماز صحیح هست، با جهل قصوری نماز صحیح هست درست است. چون هرچه که نهی را بردارد باقیمانده می‌ماند امر و ملاک امر. یا با امر عبادت می‌کند یا با ملاک امر چون نهی رفته ولی علی الامتناع باید اینجا تذکر داده می‌شد که علی الامتناع، اضطرار ...

یک نکته بهتر هم می‌شد انجام داد که شما دیگر این اضطرار را همانجا می‌گفتید که حالا بعداً این جمع‌بندی که می‌خواهیم ما به اینها تذکراتی ... بحث این را کردیم. آنهایی که همانجا مسئله را حل می‌کنند دیگر اینجا آن را تکرار نمی‌کنند. یعنی همین بحث بعینه که در موارد نسیان ایشان قبلاً در علی الامتناع و ثمره گفت، اگر اضطرار هم می‌گفت یعنی ۱. اجتماع امرونی‌ای

داشته باشم ۲. بعد مورد اجتماع را انجام بدهم عن جهلِ قصوری أو نسیانٍ أو اضطرارٍ، آن موقع امتناعی می‌گوید نمی‌شود عبادت کرد، جوازی می‌گوید می‌شود عبادت کرد. ریشه‌اش هم این است که امتناعی، قائل به تعارض است. جوازی قائل به تعارض نیست در سازمان آقایان و تعارض آن تأثیر جدی را می‌گذارد. این فضای فرمایش آقایان هست.

حالا دو سه نکته یادآوری چون اینها را یادآوری کردیم آن نکات یادآوری مدرسه حضرت امام رحمه‌الله و محقق بروجردی رحمه‌الله را هم اینجا یک مختصر یادآوری کنیم چون عرض کردم آقایان این مقدمه این را می‌آورند یادآوری می‌کنیم چون ما به تبع آخوند رحمه‌الله در بحث ثمره همه اینها را بحث کردیم. منتها یادآوری می‌کنیم بعد وارد بحث حرکات خروجیه و حکم این حرکات خروجیه می‌شویم که این دیگر اضطرار مسبوق به اختیار است. فرض که الان داشتیم بحث می‌کردیم اضطراری بود که مسبوق به اختیار نبود.

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الظَّاهِرِينَ»

۱۴۰۰، ۱۰، ۰۵

# جلسه پنجاه و پنجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بحث به اینجا رسید که آقایان در مقدمه مسئله توسط یک یادآوری می‌کنند که مسئله صحت صلاة را در مواردی که تراحم واقع می‌شود و به اصطلاح مندوحه ای وجود ندارد باید چه کار کنند. می‌خواهند بفرمایند کأنّ دو بخش بحث کلی داریم یکبار در اجتماع امرونی مسئله صحت صلاة را مع المندوحه بحث می‌کنیم بر اساس جواز و امتناع الان هم که می‌خواهیم بحث توسط را مطرح کنیم جا دارد که در مقدمه، این بحث را

رسیدگی کنیم که خود صلاه وقتی مندوحه ای در کار نیست و تزاحمی وجود دارد چه حکمی پیدا می‌کند.

امام رحمه الله چون قبلاً به تبع آخوند رحمه الله این مسئله را رسیدگی کردند دیگر در مقدمه بحث این را نمی‌آوردند. ایشان قبلاً در امر سابع و ثامن مسئله را رسیدگی فرمودند و لذا دیگر اینجا این نکته را بیان نمی‌کنند ولی ما چون آنجا در آن مقدماتی که امام رحمه الله بیان فرمودند کامل این مطلب را به تبع آخوند رحمه الله و مشهور ایشان جواب دادند دیگر قرار نیست همه آن را بگوییم اما چون اجمال فرمایش آنها را گفتیم چند تا نکته کلی و اساسی که در بیانات آخوند رحمه الله بود بعد هم در بیانات تلمیذشان محقق نائینی رحمه الله بود و بعد هم در بیانات محقق خوئی رحمه الله بود و تقریباً اثرش اینجاها مطرح بود این را اجمالاً یادآوری کنیم که تکلیف روشن شود.

امام رحمه الله در بحث سابع در ثمره نزاع بحثی را علی القول به جواز داشتند که فعلاً محل بحث ما نیست چون گفتیم بحث ما در موارد عدم مندوحه هست که اضطرار است و در موارد عدم مندوحه آقایان می‌خواهند بگویند که تزاحمی واقع شده و باید اینجا تکلیفمان را روشن کنیم اگر جانب نهی را کما هو المشهور ترجیح

دادیم که عباراتشان را خواندیم اشکال کلی ما هم این بود که در این‌گونه موارد در اجتماع امر و نهی تعارضی داریم اگر تزاممی بعد از تعارض بوجود آمد گرفتار می‌شویم و الا اگر تزامم بدون تعارضی باشد مشکل نداریم بحث آنها این بود. امام رحمه الله در سابع «فی ثمره النزاع علی القول بالجواز» بحثی داشتند که آنجا با محقق نائینی رحمه الله و با محقق بروجردی رحمه الله درگیر بودند در سابع که علی القول بالجواز محقق بروجردی رحمه الله هم می‌گفت نماز باطل است چون حیث مقرّبت محل اشکال بود و محقق نائینی رحمه الله علی القول بالجواز می‌گفت صلات درست است چون ترکیب انضمامی است لذا محقق بروجردی رحمه الله می‌خواست ثمره را علی القول بالجواز در ترکیب اتحادی انکار کند، محقق نائینی رحمه الله می‌خواست ثمره را علی القول بالجواز در ترکیب انضمامی تثبیت کند. ولی در فضای جواز بودند. امام رحمه الله در سابع با اینها درگیر شد هم به محقق بروجردی رحمه الله اشکالاتی گرفت و هم به محقق نائینی رحمه الله.

در الثامن که الان بحث ماست «فی ثمره النزاع علی القول بالامتناع» که دیدید بعضی‌هایش را هم تلمیذ محقق نائینی رحمه الله، مرحوم آقای مظفر رحمه الله و آقای خوئی رحمه الله ذکر می‌کنند آنجا. طرف ما آخوند

رحمه الله است ۲. طرفمان یک انقلت جدی است که محقق نائینی رحمه الله در ثامن دارد. طرفمان آخوند رحمه الله است چون آخوند رحمه الله که خودش امتناعی است، ثمره را علی الامتناع بگوید و لذا آنجا امام رحمه الله درگیری جدی با آخوند رحمه الله دارند، می‌خواهند درگیر شوند. همین بحثی که الان آقایان داشتند.

تعبیر آخوند رحمه الله این بود که آخوند رحمه الله این را در عاشر آوردند فرمودند «أنه لا إشكال فی سقوط الأمر و حصول الامتثال باتیان المجمع بداع الامر علی الجواز مطلقاً ولو فی العبادات و إن كانت معصيةً للنهی ایضاً» که از جواز شروع کردند گفتند لا اشکال به اینکه در جواز، نماز درست است که عرض کردم امام رحمه الله این بحث را با آقای بروجردی رحمه الله در سابع رسیدگی کردند گفت نخیر، من جوازی هستم ولی نماز درست نیست که بحثش را کردیم.

«و كذا الحال علی الامتناع» این را امام رحمه الله در ثامن در مقدمه هشتم بحثشان بحث کردند، «كذا الحال علی الامتناع مع ترجیح جانب الامر الا أنه لا معصيةً علیه و اما علیه» یعنی علی الامتناع «و ترجیح جانب النهی فیسقط به الامر مطلقاً فی غیر العبادات و اما فیها»

همین بحث ما که دیروز هم به آن اشاره شد. پس آخوند رحمه الله در این امر عاشر خواستند علی الامتناع با ترجیح جانب امر یکبار بحث کنند که تقریباً همه گفتند عبادت درست است که اگر من امتناعی شدم و جانب امر را ترجیح دادم می‌گویند عبادت درست است، معصیتی هم واقعی نیست چون دیگر نهی ندارم.

امام رحمه الله اینجا را رد کردند گفتند اطلاقش محل اشکال است. حتی در امتناع با جانب امر هم به آخوند رحمه الله گیر دادند. گفتند ببینیم آقای آخوند رحمه الله اگر شما امتناعی شدید و جانب امر را ترجیح دادید چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌خواهید بگویید که صلاة در مواردی که مندوحه وجود دارد باز در دار غصبی ملاک دارد. این محل اشکال است. یعنی بحث دیروز ما سر ملاک، امام رحمه الله می‌فرمود که شما در حیث تعارض حتی در امر هم احراز ملاک در مواردی که مندوحه دارید نمی‌توانید بکنید. نه فقط در مواردی که نهی دارید که آقایان می‌آمدند سر نهی. این را ما مفصل توضیح دادیم در این مجموعه‌ای که آقایان بیرون دادند جلد بیست و یک مفصل بحث کردیم. امام رحمه الله می‌خواهد بفرماید نه نمی‌شود چرا؟ بخاطر اینکه در مسئله اجتماع امر و نهی آقایان علی الامتناع تعارض ایجاد می‌کنند وقتی تعارض ایجاد کردند، در ماده اجتماع که تعارضی

واقع می‌شود یعنی صلاة در دار غصبی چه کسی می‌گوید وقتی مندوحه وجود دارد می‌توانم احراز کنم که در دار غصبی ملاک وجود دارد؟ که این را بحث کردیم؛ لذا امام رحمه الله آنجا فرمودند «بناء علی الامتناع و ترجیح جانب الامر تصح الصلاة فی الدار المغصوبه اذا لم یکن هناك مندوحه» اگر مندوحه نبود درست و «اما مع المندوحه فلا ملاک لتقیید النهی متعلق بالغصب بلغ ملاک الصلاة ما بلغ»

ما نمی‌توانیم بگوییم در مواردی که مندوحه وجود دارد چون ملاک صلاة، ملاک اهمی هست و ما امر را مقدم کردیم پس این ملاک در دار غصبی هم هست با فرض مندوحه. اگر مندوحه نبود بله چون امر از فعلیت می‌افتاد. اما اگر مندوحه بود اهمیت ملاک صلاة سبب نمی‌شود که بگوییم این ملاک در جایی که شما می‌توانید بروید در غیر دار غصبی نمازتان را بخوانید بروید بخوانید. ثمره را مشکل پیدا می‌کنیم حتی علی الامتناع و تقدیم جانب الامر چون تعارضی وجود دارد؛ لذا امام رحمه الله اشکال کردند «فاطلاق کلام المحقق الخراسانی بأنه بناء علی الامتناع و ترجیح جانب الامر تصح صلاته و لا معصیه علیه مخدوش»



لذا آنجا با آقایان بحث کردیم که اگر دلیلین را متعارضین دانستیم در مورد ماده اجتماع، حتی اگر جانب امر را هم ترجیح بدهیم در فرضی که مندوحه وجود دارد معلوم نیست که بگوییم ملاک موجود است. چرا؟ آنجا شرح دادیم چون آنجا در تکلیف محال، امر را ترجیح دادیم. «و اما بناء علی ترجیح جانب النهی فمع العمد او الجهل بالحکم تقصیرا» آخوند رحمه الله هم قبول دارد اگر عمدی بود یا جهل تقصیری بود قطعاً لا اشکال فی بطلانها «اما مع القصور» اینجا یک بحث مهمی داریم. اما اگر جهل قصوری وجود داشت و جانب نهی را ترجیح دادم اولاً باید ببینم در این گونه موارد آیا می توانم احراز ملاک بکنم یا نه؟ اگر توانستم احراز ملاک کنم، نماز درست است. چون با ملاک مرجوح هم می شود عبادت کرد آن بحث بعدی ما با نائینی رحمه الله بود. اگر نتوانستم احراز ملاک کنم چون ترکیب، ترکیب اتحادی است به تعبیر محقق نائینی رحمه الله، آن موقع چون ملاک را احراز نکردم نمی توانم با ملاک مرجوح عبادت کنم. اینجا بود که قشنگ بحث خیلی جدی ما با آقایان داشتیم. یعنی این نکته که آقایان می گویند شما در موارد قصور یا در موارد نسیان یا در موارد اضطرار حتی، آنجا که نهی از فعلیت می افتد همین بحثی که الان می کنیم. در موارد قصور، نسیان،

اضطرار که نهی از فعلیت می‌افتد اینجا اگر صرفاً تراحم است یک بحث است. اگر اجتماع امرونی است و شما امتناعی شدید و معنای امتناعی شدنتان تعارضی بود بین دلیل امر و دلیل نهی، آن موقع باید ببینید اصلاً می‌توانید احراز ملاک کنید و اگر احراز ملاک کردید آیا می‌شود با ملاک مرجوح؟ چون فرض بر این است که نهی را مقدم کردید یعنی ملاک نهی، ملاک راجح هست. ملاک امر، ملاک مرجوح هست. ولی ملاک نهی وجود دارد نهی به‌خاطر قصور یا به‌خاطر نسیان یا به‌خاطر اضطرار از کار افتاده. شما اینجا که ملاک مرجوح دارید، امکان عبادت برایتان وجود دارد، وجود ندارد. اینجا گفتیم بحث خیلی مفصلی با آقایان کردیم؛ لذا خدا رحمت کند ایشان را اما اینجا البته عبارات محقق نائینی رحمه الله را مفصل، عبارات تلمیذش محقق خوئی رحمه الله را مفصل بررسی کردیم. در امر ثامن امام رحمه الله ذیل امر عاشر آخوند رحمه الله می‌شود.

عبارت آخوند رحمه الله این بود «و اما فیها فلا مع الالتفات الی الحرمة أو بدونه تقصیرا» یعنی شما اگر ترجیح جانب نهی دادید در غیر عبادات مشکل ندارید، توسّلی است «اما فیها» در عبادات با ترجیح جانب نهی در جایی که التفات هست یعنی غفلی در کار نیست یا نه تقصیری در کار است یا نه تقصیری در کار است،

قطعاً اینجا چون دیگر حدیث رفع نمی‌گیرد عبادتتان مشکل پیدا می‌کند «و اما اذا لم يلتفت اليها» اما اگر غفلی عارض بود قصوری وجود داشت همه هم با فرض تحقق قصد قربت است که قبلاً بحث‌هایش را کردیم.

آخوند رحمه الله فرمود «فالامر يسقط لقصد التقرب بما يصلح ان يتقرب به» آخوند رحمه الله گفته اینجا درست است. اینجا به آخوند رحمه الله گیر دادند همین گیر است. دوتا گیر داریم که اینجا چطور شما می‌گویید عبادت درست است باید احراز ملاک بکنید. احراز ملاکتان چطور است ترکیب انضمامی است؟ اگر ترکیب واقعاً انضمامی است و احراز ملاک کردید اصلاً باید جوازی شوید. اگر بخاطر اینکه ترکیب اتحادی است و یک واقعیت است و نمی‌توانید در آن یک واقعیت، جوازی شوید در آن یک واقعیت دو ملاک هم وجود ندارد چون الان ادله را خواندیم چون هم تضاد بین احکام را قائلید، هم تضاد بین ملاکات را.

بله اگر حرف‌های ما را قبول کنید که اصلاً جوازی می‌شوید هیچ. اما اینجا که یک واقعیت دارید و تضاد بین دو ملاک را قائلید مثل تضاد بین دو حکم، نمی‌توانید احراز ملاک کنید. اما اگر احراز ملاک کردیم

آیا این اشکال می‌تواند جلوی پای ما را بگیرد که ملاک مرجوح، قابلیت تقرب و عبادت در او وجود ندارد که درگیری ما با محقق نائینی رحمه الله است.

امام رحمه الله اینجا را رسیدگی کردند «و اما مع القصور فصحتها متوقفها على امرين احدهما اثبات اجتماع لصلاة في مورد الاجتماع على الملاك التام و ثانيهما كون الملاك المرجوح قابلا للتقرب و مصححا لعبادية الصلاة» که اینجا معرکه درگیری ما بود «و الاول ممتنع» ما ملاک نداریم «بناء على كون الامتناع لاجل تكليف المحال» اگر کسی گفت امتناع به خاطر تکلیف محال است، تکلیف محال از کجا آمد؟ از تضاد بین ملاک الغصب و ملاک الصلاة. اگر امکان دارد رفع تضاد کنیم دیگر جوازی می‌شویم. اگر رفع تضاد امکان ندارد، یک واقعیت داریم در یک واقعیت دو ملاک وجود ندارد.

«فالقائل بالامتناع» یعنی آخوند رحمه الله «لابد له من الحكم بان الحيثية التي تعلق بها الحكم الالزامي عين ما تعلق به النهي و مع وحدة الحيثية لا يعقل تحقق الملاكين فلا بد ان يكون المرجوح بلا ملاك» آن موقع صلاة ملاک ندارد. راجح که غصب است و ما ترجیح دادیم جانب نهی را آن ملاک دارد. «فعدم صحة الصلاة

لاجل الفقدان الملاك» ملاکی در کار نیست «فمعه لا دخالة للعلم و الجهل فى الصحة و البطلان» این بحث جدی است که عرض کردیم

لذا امام رحمه الله می‌خواهد بفرماید در قصور هم نمی‌توانیم صحت را درست کنیم. فرق بین قصور و تقصیر، فرق بین التفات و عدم التفات، بحث جهل و علم و ذکر است که می‌خواهد نهی را از فعلیت بیندازد، اشکال ندارد. نهی بتواند از فعلیت بیفتد با اضطرار با علم با جهل قصوری. اما وقتی ملاکی برای عبادت وجود ندارد چه کار کنیم؟ لذا ایشان اینجا درگیر بودند، درگیری جدی هم داشتند «و أما الثانی» اما درگیری دوم با محقق نائینی رحمه الله است «فهو بعد تصور الملاك قابل للتقرب به» اگر کسی فرض کرد ملاک درست شده آن موقع یک ملاک راجح و یک ملاک مرجوح داریم. اتمیتی داریم در ناحیه ملاک نهی و مرجوحیتی داریم در ناحیه ملاک امر. اینجا یک بحث جدی با محقق نائینی رحمه الله داریم که آیا مسئله اجتماع از باب تراحم مقتضیین می‌شود که اشکال محقق نائینی رحمه الله بود و اگر کسی گفت اینها تراحم مقتضیین هست و این برمی‌گردد به اینکه دو مقتضی تراحم می‌کنند و باید ببینیم عبد باید چه کار کند که دیگر نائینی رحمه الله مفصل رسیدگی کرد. ذیل بحث نائینی رحمه الله این

مطالب گفته شد که اصلاً قبول نداریم اینجا مسئله تعارض است چون اینجا تعارض عقلی است نه تعارض عرفی و همه آن بیاناتی که آقایان کردند درباره تعارض عرفی است نه در اینجا که بحث، بحث عقلی است. ما اینجا بحث عقلی می‌کنیم و فرض می‌کنیم که در این بحث عقلی‌مان احراز دو ملاک کردیم. خلاصه امام رحمه الله می‌فرماید حواستان را بدهید اگر در فضای بحث عقلی رفتیم و در فضای بحث عقلی احراز دو ملاک کردیم باید تکلیف معلوم شود. آیا معنای اینکه این دو ملاک اینجا وجود دارند این است که در ملاک صلاة نقصانی ایجاد شده که قطعاً نشده. ملاک غصب اتم است، اشکال ندارد، ملاک صلاة مرجوح هست اشکال ندارد در وسعت وقت. اما نقصانی در این ملاک وجود ندارد. فعلیت هم تابع اقوا ملاکین است آن هم اشکال ندارد. الان نهی فعلی است ولی ملاک مهم وجود دارد نقصانی هم در آن وجود ندارد. اگر اینها را کسی درست کند آن موقع امام رحمه الله می‌خواهد به محقق نائینی رحمه الله بگوید که چنین اشکالی وارد نیست که اینها را به تفصیله بیان کردیم.

ولی اجمالاً در پایان این نکته می‌خواهیم بگوییم که بعضی از نکاتی که مرحوم آقای مظفر رحمه الله تبعاً لمحقق نائینی رحمه الله بیان کردند در فضای علی

الامتناع، محل اشکال ماست. بعضی از مطالبی را هم که نگفته‌اند بازهم تبعاً لآقایان، آن هم محل اشکال ماست. ما علی الامتناع حتی با ترجیح جانب امر، صحت صلاةً را علی المندوحه محل اشکال ماست. علی الامتناع با ترجیح جانب نهی، صحت صلاةً در جایی که این نهی از کار می‌افتد به جهت قصور یا نسیان و اضطرار، محل اشکال ماست چون ملاکی وجود ندارد و اگر اینجا ملاکی وجود داشته باشد ولو ملاک مرجوحی باشد می‌شود با آن تقرّب پیدا کرد، می‌شود با آن عبادت کرد.

این پایان این بخش از مطلب است و عرض کردیم چون آخوند رحمه الله و امام رحمه الله این را در جای خودش بحث کردند دیگر اینها وقتی وارد توسط می‌شوند دیگر این مقدمه‌ای را که آقایان آوردند را ذکر نمی‌کنند. حالا مروری فقط سر عبارت آقای خوئی رحمه الله در مقدمه بحث توسط داشته باشیم که باتوجه به این توضیحاتی که دادیم تکلیف فرمایش محقق خوئی رحمه الله هم اینجا روشن شود بعد هم ادامه بحث در خود بحث توسط بر اساس عبارت محقق خراسانی رحمه الله ما باید مسئله توسط را رسیدگی کنیم إن شاء الله

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»



۱۴۰۰، ۱۰، ۰۶

# جلسه پنجاه و ششم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بحث ما در ارتباط با فرمایشات آقایان بود که مسئله اجتماع امرونی را در فضای عدم مندوحه و اضطرار پیگیری می‌کردیم. هم آقایان هم ما در بحث‌های قبلی مان نشان دادیم که اجتماع امرونی در فضای عدم مندوحه و اضطرار حکمش چیست و حکم صلاتی که در این فضا محقق می‌شود چیست. عرض کردم چون آقایان به شکل مقدمه آن بحث اصلی یعنی مسئله توسط را مطرح می‌کنند ما هم تبعیت کردیم و مطرح کردیم.

محقق خوئی رحمه الله در مباحث ارزشمند محاضراتشان باز همین روند را دارد یعنی مرحوم آقای مظفر رحمه الله تلمیذ مرحوم نائینی رحمه الله این کار را انجام دادند و محقق خوئی رحمه الله هم تلمیذ دیگر محقق نائینی رحمه الله این رویه را رفتند و عرض هم کردم قصد نداریم به تفصیل این را بیان کنیم یکی به جهت اینکه قبلاً این مطلب را در ذیل فرمایشات آخوند رحمه الله در ثمره خواندیم، یکی اینکه جنس مطالب بیشتر فقهی است و در صدد نیستیم که همه آن نکات را بگوییم اما رعایه در فرمایشات آقایان این را مطرح کردیم و گفتیم اشکالی ندارد و استفاده می‌کنیم از فرمایشات اعلام که این نکات رعایت شود. ولی در همین فضا یک مرور مختصر بر چارچوب فرمایش محقق خوئی رحمه الله هم داشته باشیم که تفصیلات آن را به وقتش اگر بعد زمینه آن فراهم شد عرض خواهیم کرد اگر هم نه که عرض کردم مسئله فقهی است، خیلی اینجا دوستان را معطل نکنیم.

محقق خوئی رحمه الله هم بعد از بحث اجتماع امرونی در فضای عدم سوء اختیار و وجود مندوحه این تکه بحث را در مقدمه فرمایش آخوند رحمه الله بیان می‌کنند، فرمودند که «الاضطرار الی ارتکاب المحرم» تعبیر آقای خوئی رحمه الله این تکه هست،

عنوان بحث این است، بعد از اینکه فرمایشات آخوند رحمه الله را درباره عبادات مکروهه تمام می‌کنند و جواب ادله مجوزین و نقدشان را آخوند رحمه الله بیان می‌کنند به اینجا می‌رسند «الاضطرار الی ارتکاب المحرم لتمييز موضع بحث هنا عن المباحث المتقدمة ینبغی ان نشیر الی عدۀ نقاط» برای اینکه حیث مسئله اضطرار را با حیث بحث‌های قبلی جدا کنیم چند نکته را می‌گوییم «الاولی ما اذا كان المكلف متمکنا من امتثال الواجب فی الخارج بدون ارتکاب الحرام لکنه باختیاره ارتکب المحرم بأتی فی الواجب فی ضمنه و ذلك کمن كان قادرا على الاتیان بالصلاة مثلاً فی خارج الارض فی المغصوبۀ و غیر ملزم بدخول فیها ولکنه باختیاره دخل فیها و صلی فعندئذ يقع الکلام فی صحۀ هذه الصلاة و فسادها من ناحیۀ انها هل تتحد مع المحرم خارجا فی مورد الاجتماع ام لا و هذه النقطة هی محل البحث فی مسئلۀ الاجتماع الامر و النهی و قد تقدم الکلام فیها بشكل واضح» که عرض کردم تقریباً همان شاکله‌ای که هم‌کلاسی ایشان تلمیذ محقق نائینی رحمه الله، مرحوم آقای رحمه الله مظفر هم ارائه کردند.

ما تا حالا هرچه بحث کردیم، بحث از اجتماع امر و نهی بود مع المندوحه، بحث از اجتماع امر و نهی بود به سوء اختیار مکلف، مکلفی که می‌توانسته نماز را در

غیر دار غصبی بجا بیاورد، بالعمد و الاختیار در دار غصبی نماز خوانده بعد مسئله اجتماع امرونی مطرح شده و ثمره‌اش هم این بوده که آیا صلاة در دار غصبی درست است یا غلط است؟ ایشان می‌فرماید این نکته اول که بعد همان بحث ثمره هست که دیروز هم عرض کردم آخوند رحمه الله اشاره می‌کند، آقایان هم اشاره می‌کنند، محقق نائینی رحمه الله ثمره را با ترکیب انضمامی می‌خواهد درست کند، محقق بروجرودی رحمه الله می‌خواهد بگوید نه اصلاً دعوا سر ترکیب اتحادی است ولی تقرّب در واقعیت واحد محقق نمی‌شود؛ لذا مشهور هم جوازی بودند ولی فتوا به بطلان می‌دادند و بطلانشان نه به دلیل امتناعی بودنشان بوده، به دلیل این بوده که ثمره بار نمی‌شود حتی علی الجواز تا وقتی واقعیت واحدهای وجود دارد. اگر واقعیت‌ها متعدد بودند دیگر ترکیب انضمامی است که از محل بحث خارج است، در واقع اجتماعی واقع نشده، اجتماع موردی به آن می‌گفتیم مثل صلاة و نظر به اجنبیه.

آقای خوئی هم می‌گوید «قد تقدم الكلام فيها بشكل واضح» که آنجا ما شرح مفصل را دادیم «الثانی ما اذا كان المكلف غير متمكن من امتثال الواجب بدون ارتكاب الحرام» فرض دوم جایی است که اضطرار هست اصلاً بدون ارتکاب حرام نمی‌تواند واجب را انجام بدهد

«لعدم المندوحة له لكنه قادر على ترك الحرام» اگر بخواهد واجب را انجام بدهد با حرام است ولی می‌تواند اصلاً واجب و حرام را رها کند دیگر واجب هم رها می‌شود «كما اذا توقف الوضوء أو الغسل أو التصرف في أرض الغير بأن يكون الماء في محكان يتوقف التوضؤ أو الاغتسال به أو التصرف فيها» اصلاً آب در زمین غیر است بخواهد وضو بگیرد یا غسل کند باید تصرف کند ولی می‌تواند اصلاً تصرف نکند، وضو هم نگیرد، غسل هم نکند. ولی اگر بخواهد وضو بگیرد باید تصرف کند

«فیدوا عندئذ امر المكلف بين ان يترك الواجب او يرتكب المحرم او يتخير بينهما» چرا؟ «لعدم تمكنه من امثال كليهما معاً و هذه النقطة هي التي يدور عليها بحث التزاحم» این اصلاً بحث تزام است. هیچ سوء اختیاری هم در کار نیست، در وادی امثال دو تکلیف با هم تزام دارند یک واجب است با یک حرام است. «و قد تقدم الكلام فيها بصورة» بحث تزام هم ما انجام دادیم. این هم کنار برود که معمولاً هم کنار بود آقای مظفر رحمه الله هم مطرح نکرد چون تزام قبلاً بحث شده بود. سومی با اولی محل بحث هستند «ما اذا كان المكلف غير متمكن من ترك الحرام و مضطرا الى ارتكابه» جایی است که مکلف مندوحة ندارد، سوء اختیار ندارد، مضطر به حرام است و نمی‌تواند حرام را

ترک کند. اگر مکلف مضطر به حرام بود یعنی فضای بحث اول ما آن دومی را که آقای خوئی رحمه الله فرمودند خوب است ولی ربطی به بحث ما نداشت ایشان هم در مقام جمع‌بندی بجا اشاره می‌کنند ولی معلوم بود ما تزامم را از مسئله اجتماع جدا کردیم. تزامم را که کنار بگذاریم اجتماع امرونی یکبار بدون مندوحه هست یکبار مع المندوحه، مع المندوحه بحثش تمام شده الان می‌خواهیم بدون مندوحه را بحث کنیم.

کسی که ارتکاب حرامش بسوء اختیار نیست، مضطر هست می‌خواهیم تکلیف این اضطرار را بدانیم و تکلیف نماز را در حال این اضطرار بدانیم. اگر عبادتی در این حال انجام داد تکلیف این عبادت چیست؟ بعد خود این دو فرض دارد: این اضطرار یا از اول، لا بسوء الاختیار بوده مثل یک آدمی که او را دستگیر می‌کنند در دار غصبی محبوس می‌کنند. یا نه اضطراری است که مسبوق به اختیار است. بحث اصلی ما در توسط این بود فرض اول را مقدمه این قرار می‌دهند که مرحوم آقای مظفر رحمه الله فرض اول را بحث کردند اضطراری که مسبوق به سوء اختیار نیست، اضطرار محض است این اضطرار که مسبوق به سوء اختیار نیست حکم نماز اینجا چیست؟ حکم این اضطرار رافع حرمت است. نماز

چه تکلیفی پیدا می‌کند همان بحث‌ها را انجام دادند. گفتند نمازم صحیح هست مگر اینکه اینها از قبل متعارض باشند بعد اضطرار آمده باشد که آقای مظفر رحمه الله گفتند دیگر نماز آنجا جور در نمی‌آید. ملاک صحتش احراز نمی‌شود.

آقای خوئی رحمه الله هم همین سازمان را خیلی خوب بیان فرمودند «و ذلك كمن كان محبوسا في الدار المغصوبة مثلاً سواء كانت مقدمته باختيار او بغير اختياره و بعد ذلك لايمكن من الخروج عنها فتبعا يضطروا الى الصلاة فيها و هذه النقطة هي المحل البحث في المقام دون غيرها» بحث سر این است بعد ایشان می‌فرماید بنابراین اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم این می‌شود «بحث ما يقع في موضعين الاول في الاضطرار الناشى بغير سوء الاختيار المكلف الثانى في الاضطرار الناشى بسوء المكلف اما الموضع الاول» شروع می‌کند به تفصیل در موضع اول بحث کردن ما اجمالش را عرض کردیم «اما الموضع الاول» که اضطرار به غیر سوء اختیار است «في حكم الفعل المضطر اليه نفسه» باید ببینی خود این فعل حکمش چیست «في حكم العبادة الواقعة معه» عبادت آنجا چه حکمی دارد همین روالی که دیدید قشنگ عرض کردم انصاف مطلب این است

که آقای مظفر رحمه الله هم همین کلیت را قشنگ و مرتب آورد.

پس آقای خوئی رحمه الله سه فرض درست کرد فرض وسطی که تزامم بوده، ندید که بگیری دو فرض باقی می ماند: اجتماع مع المندوحه یعنی بسوء اختیار، اجتماع بدون مندوحه یعنی با اضطرار منتها این اضطرار دو بخش است اضطراری که مسبوق به سوء اختیار نیست، اضطراری که مسبوق به سوء اختیار است. در اضطراری که مسبوق به سوء اختیار نیست که مقدمتاً می خواهیم بحث کنیم باز دو بحث داریم آیا باتوجه به اضطراری که بوجود آمده این حرمت باقی است؟ ۲. اگر حرمت باقی نیست و اضطرار حرمت را از فعلیت انداخته چون فعلیت متوقف بر قدرت است او قدرت بر امتثال ندارد. صلاه در حال چنین اضطراری چه حکمی دارد؟ کدام اضطرار؟ اضطراری که مسبوق به سوء اختیار نیست. اجمال مطلب را قبلاً بحث کردیم که این سازمان را احترام کنید آقای رحمه الله خوئی هم همین طور هست همان تعبیر است تقریباً البته با یک تفصیلاتی که بیشتر فقهی هستند باید در فقه بحث شوند.



«اما الاول فلا اشكال في ان الاضطرار يوجب سقوط التكليف عن الفعل المضطر اليه و لا يعقل بقائه» چرا؟ به خاطر اعتبار قدرت، اگر قدرت نباشد، فعلیت وجود ندارد و این اضطرار معنایش این است که قدرت بر امتثال تکلیف حرام ندارم، وقتی قدرت ندارم بر چنین امتثالی، ساقط است. «ضرورة استحالة توجيهاه التكليف الى المضطر لانه تكليف بما لا يطاق و هو محال عقلاً» ایشان می‌خواهد بگوید عقلاً محال است، نقلاً هم حدیث رفع هست که اشاره کرده اینها همه در فقه هست. خودش مقدمه بحث ماست ایشان می‌فرماید ... اینجا بله اگر ثابت کردیم که حرمتی وجود ندارد بینیم این عبادتی که در حال این چنین اضطراری واقع می‌شود چه حکمی پیدا می‌کند؟ بعد وقتی می‌خواهیم درباره حکم این عبادت بحث کنیم یکبار می‌خواهیم ببینیم آیا این نهی، این عبادت را می‌تواند فاسد کند یا نمی‌تواند فاسد کند؟ خودش می‌گوید این بحث ما نیست اما نهی در عبادت است بعداً بحث می‌کنیم ولی می‌گوید به ادنا مناسب این هم بگویید.

«لا بأس بالاشارة اليه لأدنى مناسبة» چون نهی فعلاً رفته بعد می‌فرماید که این یک بخش است. بخش دوم این است که حکم عبادت صحیح هست یا باطل است خودش با قطع نظر از آن نهی که برای خود عبادت دو

فرض داریم یا ترکیب انضمامی است و اتحادی وجود ندارد، عبادت صحیح هست. یا ترکیب انضمامی وجود ندارد ترکیب اتحادی است. تکلیف این عبادت چه می‌شود. دیگر خلاصه می‌بینید مفصل آقای خوئی رحمه الله دوباره همه را شروع می‌کنند. الحمدلله ایشان مقرّره‌های خیلی خوب، خوش‌قلم هم دارند همین‌طور مطالب تکرار می‌شوند. علی‌ای‌حال فرمایش ارزشمند ایشان را ملاحظه بکنید این در حدّ مرور بود که خدمت شما نشان بدهم شاکله همین است. اجتماع امرونهی مع المندوحه و بسوء الاختیار تکلیفش معلوم شد، ثمراتش هم بحث شد.

اجتماع امرونهی بدون مندوحه و با اضطرار دو بخش است: اضطراری که مسبوق به سوء اختیار نیست، اضطراری که مسبوق به سوء اختیار است این محل بحث ماست در توسط. یعنی در واقع چون فضای اجتماع امرونهی مع المندوحه بوده اضطرار مسبوق بسوء الاختیار محل بحث اصلی ماست. در بخش اول که اضطرار بدون سوء اختیار است اینکه حرمت رفته قطعاً رفته چون اضطرار آمد. تکلیف عبادتی که قرار است در حال رفتن حرمت انجام شود عمده فرمایشات هم به این برمی‌گردد که این عمل، این عبادت اگر در فضایی اتفاق می‌افتد که حرمت رفته و قبل از رفتن

حرمت و تحقق اضطرار تعارضی وجود نداشته، این عبادت قطعاً صحیح هست اگر تعارضی وجود داشته به خاطر آنکه اینها متعارض بودند قبل از بروز اضطرار، بعد قانون در متعارضین این است که شما ساقط کنید یکی را تعییناً یا تخیراً حالا با آن سیستم خودش. متعارض اند نه متزاحم؛ لذا نمی‌توانید احراز ملاک کنید. خود امر را که ندارید، ملاکش را هم که ندارید گرفتار می‌شوید. این چارچوب این بحث است که ارتباط نزدیکی هم دارد با ثمره مسئله اجتماع امرونی که دیروز و پریروز اینها را توضیح دادم.

باتوجه به این مقدمه آماده می‌شویم که وارد عبارات محقق خراسانی رحمه الله شویم. اگر بخواهیم به عبارات محقق خراسانی رحمه الله وارد شویم دیگر من این تگه فرمایش آقای خوئی رحمه الله را ادامه نمی‌دهم چارچوب همان است که گفته شد. تفصیلاتش هم برای اصول نیست برای فقه هست. در وضو چه می‌شود؟ در تیمم چه می‌شود؟ در صلاه چه می‌شود؟ اتحادی هستند؟ اتحادی نیستند؟ چه اتفاقی می‌افتد شرح و بسطی دارد اکثراً فقهی ولی چارچوب همانی است که عرض کردم. حالا اگر نکاتی در ادامه بحث ایشان گفتند یا لازم شد بعضی‌ها را بیشتر توضیح می‌دهیم. پس این بخش را کنار می‌گذاریم یعنی اضطرار بدون سوء

اختیار کنار رفت برویم سراغ اضطرار مسبوق به سوء اختیار این فرمایش آقای خوئی رحمه الله

اما آخوند رحمه الله که ما این مقدمه را از زبان تلامذه ایشان و تلامذه تلامذه یعنی مثل مرحوم آقای مظفر رحمه الله و آقای خوئی رحمه الله بیان کردیم. عبارت آخوند در کفایه دیگر چون در ثمره اینها را بحث کرده دیگر خودش را آنجا معطل نکرده مستقیم در بحث خودمان آمده. خلاصه فرمایش آخوند رحمه الله این است که - مختصر ورودی به عبارت کنیم که تمام شود - «ینبغی التنبيه على امور الأول أن الإضطرار إلى ارتكاب الحرام» یعنی در تنبیه اول حکم امرونهی مع الاضطرار را بحث می‌کند. بعد دو سه نکته مقدماتی می‌گوید تا به بحث اصلی برسد «أن الإضطرار إلى ارتكاب الحرام و ان كان یوجب ارتفاع حرمة» اگر کسی مضطر به ارتکاب حرام شد، اضطرار، رافع هست. قدرت ندارد، قدرت تکلیف را از فعلیت می‌اندازد حدیث رفع هم وجود دارد. «رفع ما اضطرروا الیه» حرمت می‌رود و عقوبت بر حرمت هم به خاطر این اضطرار از بین می‌رود حالا خود آخوند رحمه الله می‌گوید که کجا عقوبت می‌رود، کجا باقی می‌ماند، حالا تقسیم می‌کند خودش در عبارت می‌گوید.

حالا اگر این حرمت رفع، عقوبت رفع که بعداً اشاره می‌کند این برای جایی است که این اضطرار، مسبوق به سوء اختیار نیست. یعنی من را دستگیر می‌کنند در خانه غصبی می‌گذارند. این غصبی حرمت ندارد، عقوبت ندارد اما اگر خودم در خانه غصبی رفتم حالا می‌خواهم بیرون بیایم مضطر به خروج هستم این تصرفات غصب است ولی اضطرار است، این اضطرار مسبوق به سوء اختیار است. برخلاف اضطرار اول که مسبوق به سوء اختیار نیست.

آخوند رحمه الله می‌خواهد بگوید در آنجایی که این اضطرار مسبوق به سوء اختیار نیست و مضطر به ارتکاب حرام هستم بدون سوء اختیار اگر در این فضا واجبی را انجام دادم، قطعاً این عمل درست است. برخلاف جایی که اضطرار، مسبوق به سوء اختیار است. وقتی اختیار، مسبوق به سوء اختیار است مشکل پیدا می‌کنم. فرمایش آخوند رحمه الله است. چرا؟ چون وقتی اضطرار، مسبوق به سوء اختیار است حرمت رفته اما عقوبت باقی است چون از اول مأمور به ترک غصب بودم نباید می‌آمدم؛ لذا مثال می‌زند می‌گوید اگر مثلاً من رفتم یک جایی دستم را گرفتند مرا در ماه مبارک رمضان در استخر انداختند، سروگردنم زیر آب رفت، این بردن سروگردن در آب در ماه مبارک رمضان حرام است

من مضطر به این حرام هستم. این اضطرار هم مسبوق به سوء اختیار نیست یعنی اصلاً من نمی‌دانستم فضا این‌طور هست. در این خانه رفتم دیدم این‌طور شد. این سرگردن را در آب بردن دیگر حرام نیست. حالا اگر من هم که سرگردنم زیر آب می‌رود نیت غسل کردم اشکال ندارد غسل محقق است. در این فعل من ملاک وجوب هست می‌شود واجب. برخلاف وقتی که مثلاً می‌دانم اگر در این خانه بروم مرا در استخر می‌اندازند. آن موقع که دست و پایم را گرفتند پرت کردند مضطر هستم اما اضطرارم مسبوق به سوء اختیار است. آخوند رحمه الله هم خیلی قشنگ می‌خواهد این را جدا کند «ان الاضطرار ارتکاب الحرام و ان کان یوجب ارتفاع حرمتہ و ارتفاع عقوبۃ علیہ مع بقاء ملاک وجوبہ لو کان مؤثراً له» ملاک وجوب اگر در این عملی که عقوبتش رفته باقی بود، آن موقع می‌تواند این ملاک در این عمل تأثیر کند «کما اذا لم یکن بحرام» چطور اگر حرام نبود از اول این ملاک، این عمل را واجب می‌کرد الان هم «الا أنه اذا لم یکن الاضطرار الیه بسوء الاختیار» بله این حرفی که زدیم که این ملاک این عمل را واجب می‌کند در جایی است که این اضطرار به سوء اختیار نباشد. «بأن یختار ما یؤدی الیه لا محال» به سوء اختیار باشد یعنی چه؟ یعنی خودش در خانه‌ای که می‌داند اگر برود

او را در استخر آب می‌اندازند. خودش می‌رود در دار مردم که می‌داند اگر رفت مجبور به خروج است و خروج، اضطرار است باید برای فرار از غضب زائد، خارج شود ولی خروج اضطرار به غضب است ولی اضطرار بسوء اختیار است.

اگر بسوء اختیار نبود یک‌طور است. اگر با سوء اختیار باشد یک‌طور است «فإن الخطاب بزجر عن حينئذ» اگر اضطرار بسوء اختیار باشد خطاب نهی ساقط است، عیب ندارد دیگر نمی‌شود مضطر را خطاب تکلیفی کرد زجرش داد از عن الغضب، زجرش داد عن الارتماس در سروگردن در آب نمی‌شود زجرش امکان ندارد «الا أنه حيث يصدر عنه مبعوضا عليه و عصيانا لذلك الخطاب و مستحقا عليه العقاب» الا اینکه نه بسوء اختیار است درست است تکلیف ندارد ولی عقاب دارد. عقل می‌گوید خودت این بلا را سر خودت آوردی. «الا أنه حيث يصدر عنه» صادر می‌شود این سروگردن در آب بردن «عصيانا لذلك الخطاب» خطابی که الان وجود ندارد «مبعوضا عليه لا يصلح لأن يتعلق به الايجاب» آن موقع می‌گوید این عمل نمی‌تواند واجب باشد «هذا في الجملة مما لاشبهه فيه و لا ارتياب»

پس آخوند رحمه الله این چند نکته را درست کرد: در فضای اضطرار، خطاب تکلفی نداری. نمی‌شود به مضطر گفت این منهی است نه عقلاً می‌شود نه آن حدیث رفع اجازه می‌دهد. اما در فضای اضطرار باید بینیم وقتی که خطاب تکلفی نداریم، زجر نداریم آیا عقاب داریم یا نداریم؟ آخوند رحمه الله می‌گوید اگر این ارتکاب، مسبوق به سوء اختیار است عقاب داریم، اگر مسبوق به سوء اختیار نیست عقاب نداریم، اگر تکلیف زجری نداشتیم عقاب هم نداشتیم، واجب محقق شود مشکل ندارد - نظر آخوند رحمه الله است - اما اگر تکلیف نداشتیم عقاب داشتیم، واجب محقق نمی‌شود این کلیت مسئله. حالا این را گفتیم برای چی؟ آخوند رحمه الله می‌گوید این مقدمه بحث ماست. حالا اگر کسی این فعلی که از او صادر می‌شود و اضطرار به غضب است، راه منحصر تخلص از غضب باشد یعنی یک عنوان دیگری اینجا بوجود می‌آید به اینکه این آقا برای نجات از غضب مجبور است راه منحصر است. انحصار در این است آیا در حکم یا در صحت عبادت تأثیر می‌گذارد یا نه؟ آنجا که انحصار نبود اضطرار بسوء اختیار بود. هیچی

اما اگر این اضطرار بسوء اختیار هست ولی یک چیز جدیدی بوجود آمده به عنوان اینکه این آقا اگر بخواهد



از قصر بیرون برود منحصر در این است. آیا این انحصار، تأثیری می‌گذارد در حکم این فعل و در صحت عبادتی که در حال چنین اضطراری انجام می‌شود آخوند رحمه الله می‌گوید این محل بحث ماست. این به تعبیر آخوند رحمه الله محل بحث است که عبارتش را هم خواندم. حالا یک‌تکه آخرش ماند این را هم بخوانم که دیگر ادامه‌اش بدهیم تعبیر بسیار خوب آخوند رحمه الله این است «و انما الاشکال فیما اذا کان ما اضطر علیه بسوء اختیاری مما ینحصر به التخلّص عن محذور الحرام» اگر یک عنوان سومی به نام تخلّص از حرام آن هم منحصرأً «کالخروج عن الدار المغصوبه فیما اذا توسطها بالاختیار» حرکات خروجیه در مسئله توسط، توسط اختیاری داشته، توسط در دار غصبی اختیاری شکل‌گرفته حالا می‌خواهد خارج شود. این تصرف، غصب است. این غصب، خطاب ندارد. در بالا می‌گفتیم خطاب ندارد اما عقوبت دارد.

حالا می‌خواهیم ببینیم اگر بخواید فرار کند، بخواید تخلّص پیدا کند دیگر منحصر در این است که این حرکات خروجیه را انجام دهد. آیا این انحصارش برای فرار از غصب زائد چه حکمی پیدا می‌کند؟ «فی کونه منہیا عنه، أو مأمور به مع جریان الحکم المعصیة علیه او بدون المعصیة اقوال» که إن شاء الله عرض می‌کنیم. این

در واقع فرمایش آخوند رحمه الله است. چرا آخوند رحمه الله بقیه را خیلی بحث نکرده؟ چون در ثمره بحث ها را کرده. اینکه اضطرار لا بسوء الاختیار، شأن و شئونش چه می شود همه آنجا گفته شده توضیح هم داده شد

به برکت صلوات بر محمد آل محمد

۱۴۰۰، ۱۰، ۰۷

# جلسه پنجاه و هفتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

**جلسه پنجاه و هفتم: حیت اول مسئله توسط در کلام مرحوم مظفر  
رحمه الله**

## مرور مباحث گذشته

عرض شد آقایان در ارتباط با مسئله اجتماع امرونی در مواردی که مندوحه وجود ندارد و اضطراری در کار است مسئله را به دو بخش تقسیم کردند اضطراری که لابسوء اختیار و این بخش را به عنوان مقدمه بحث کردیم و فرمایشات محققین را، محقق خوئی رحمه الله و حضرت امام رحمه الله را رسیدگی کردیم هم مسئله

اینکه حرمت به واسطه اضطرار، آن هم اضطرار لابسوء اختیار از فعلیت می‌افتد و هم اینکه نماز در حال اضطرار یا عبادت در حال چنین اضطراری صحیح هست یا صحیح نیست با همان نکات و تفصیلاتی که آقایان دادند. این بخش تمام شد بخش دوم که محل اصلی بحث ماست و مسئله توسط در دار غصبی شامل این بخش است و تقریباً مسئله مهم بین المتأخرین است، مسئله اضطراری که بسوء الاختیار است. در ارتباط با اضطرار بسوء اختیار هم با عنایت به اینکه در اصول فقه از زبان مرحوم آقای مظفر رحمه الله تلمیذ محقق نائینی رحمه الله و محقق اصفهانی رحمه الله مطالب دقیقی را از آخرین نظریات مدرسه نجف منعکس شده بود، به نظر می‌رسد مروری بر این نکات ارزشمند مقدار زیادی بحث را جلو می‌برد و از تکرار بعضی از مطالبی که قبلاً گفته شده اجتناب می‌کنیم لذا مثل بخش اول ابتدا فرمایشات ایشان را مرور مختصری می‌کنیم بعد هم اگر نکاتی از کفایه لازم شد اشاره می‌کنیم و بعد هم جمع‌بندی را با محقق خوئی رحمه الله و حضرت امام رحمه الله انجام می‌دهیم که سرعت بحث هم بیشتر شود.

## بیانات مرحوم مظفر رحمه الله در بحث توسط در مغضوب

همان طور که از ایشان قبلاً خواندیم ایشان در قسمت دوم ان یكون الاضطرار بسوء الاختیار مثال می‌زنند «کمن دخل منزلاً مقصوداً متعمداً» کسی که متعمداً وارد دار غصبی می‌شود «فبادر الی الخروج» همان طور که در عبارت دیروز کفایه هم بود این خارج می‌خواهد بشود بادر الی الخروج برای چه؟ بخاطر اینکه «تخلصاً من استمرار الغصب» منحصر می‌شود به اینجا این حرکت خروجی که راه نجات از غصب زائد است چون اگر بقائش را در این دار غصبی ادامه بدهد، غصب بیشتری اتفاق می‌افتد اما اگر سریع‌تر خارج شود ولو این حرکات خروجی بازهم تصرف در دار غصبی هستند اما این حرکات خروجی به او کمک می‌کنند که آن غصب زائد اضافه اتفاق نیفتد یعنی بالاخره لابد از این ده دقیقه حرکت خروجی از دار هست اما اگر بماند نیم ساعت بعد بیاید این نیم ساعت می‌شود غصب زائد پس تخلصاً استمرار غصب این باید خارج شود و لذا می‌فرمایند:

«فان هذا التصرف بالمنزل فی الخروج لاشک فی انه تصرف غصبی ایضاً» این حرکات خروجی غصب هستند و تصرف غصبی هستند «و هو مضطر الی ارتکاب» او ناگزیر به این است که این ده دقیقه حرکت خروجی را

انجام دهد چرا؟ «للتخلص من استمرار الفعل الحرام» برای اینکه سریع‌تر از استمرار غضب و غصب زائدی که به واسطه خارج نشدن اتفاق می‌افتد تخلص پیدا می‌کند «و کان اضطراره الیه» اما این اضطرار بسوء الاختیار است چرا؟ بخاطر اینکه موقعی که وارد خانه مردم می‌شد می‌دانست ورودش و بقائش و خروجش همه غضب هستند لذا این غضب خروجی ولو مضطر الیه هست ولی این اضطرار، اضطرار بسوء اختیار است. «اذ دخل منزلا غاصبا باختيار»

بعد ایشان می‌فرماید «و تعرف هذه المسألة فی لسان المتأخرین بمسئله توسط فی المغصوب» توسط در دار غصبی توسط در مغصوب عنوان مسئله‌ای است که بین المتأخرین مطرح هست و ما و آقایان این را بحث می‌کنیم.

### **دو حیث بحث در مسئله توسط**

در اینجا هم مثل بخش قبلی دو حیث هست: ۱. اینکه حکم شرعی این حرکات خروجی چیست؟ آیا این حرکات خروجی واجب‌اند چون بالاخره با این خروج عنوان تخلص از غضب شکل می‌گیرد یا این حرکات خروجی به واسطه آنکه خودشان غضب هستند بازهم

محرم هستند. پس حکم شرعی این حرکات خروجی چیست؟

۲. صلاة در حال خروج و در حال حرکت خروجی چه حکمی دارد؟ دقیقاً مثل مسئله قبلی با این فرق که در مسئله قبلی چون اضطرار، اضطرار لابسوء الاختیار بود قطعاً حرمت از فعلیت می‌افتاد. منتها صحت صلاة در حال یک چنین تصرف لابسوء الاختیاری محل بحث بود که بحث آن گذشت اینجا باز هم حکم شرعی را در مرحله اول باید بحث کنیم و بعد از اینکه حکم شرعی را بحث کردیم باید مسئله صحت صلاة در حال حرکات خروجی را بررسی کنیم.

## **بررسی حیث اول بحث در کلام مرحوم مظفر رحمه الله و بیان وجه حرمت**

در بخش اول «حرمة الخروج بين المغصوب او وجوبه» آیا این حرکات خروجی واجب است یا حرام است ایشان هم اقوال را ذکر می‌کنند انصافاً بادقت هم ذکر می‌کنند ملاحظه می‌کنید تقریباً اقوالی که ذکر می‌کنند تقریباً هم افق با بحثی است که در خارج محقق خوئی رحمه الله مطرح هست در بحث قبلی هم همین‌طور بود ولو بالاجماع گفتند اما تقریباً لبّ مطالب درس خارج متعارف فعلی نجف منعکس است لذا ما

ترجیح دادیم از خود این متن بحث را شروع کنیم چون این متن هم متنی است که در کتاب‌های درسی خوانده شده «اما الناحیه الأولى فقد تعددت الاقوال فیها» در ناحیه اولی یعنی حکم شرعی حرکات خروجی «تعددت الاقوال فیها» اقوال متعددی مطرح هست

«فقيل بحرمة التصرف الخروجية فقط» بعضی‌ها قائل‌اند به اینکه این حرکات خروجی فقط حرام‌اند که این را بعضی از افاضل در مطاره الانظار یعنی تقریرات شیخ اعظم رحمه الله نسبت داده‌شده که الان هم بین متأخرین قول غالبی است و خود مرحوم مظفر رحمه الله هم همین قول اول را یعنی حرمت حرکات خروجی را اختیار می‌کند.

«و قيل بوجوبه فقط» قول دوم این است که این حرکات خروجی واجب‌اند که «نسب الی شیخ الاعظم» شیخ انصاری رحمه الله قائل به وجوب حرکات خروجیه هستند «ولکن يعاقب فاعله و قيل بوجوبه فقط و لا يعاقب فاعله» حالا با آن دو تفصیلی که می‌آید واجب‌اند اما عقاب وجود دارد یا واجب‌اند و عقابی هم وجود ندارد. «و قيل بحرمة و وجوبه معاً» بعضی‌ها هم قائل‌اند به اینکه هم واجب‌اند و هم محرم‌اند خلاصه این ترکیب بین وجوب و حرمت را هم محقق قمی



رحمه الله دارند و قول پنجم هم قول محقق خراسانی رحمه الله است.

«و قيل لا هذا و لا ذاك» حکمی ندارند «و مع ذلك يعاقب عليه» علی آئی حال معركة الاقوالی است. حرمت یک قول است، وجوب با عقاب قول بعدی است که صاحب فصول رحمه الله اختیار کرده و وجوب بدون عقاب را شیخ اعظم رحمه الله اختیار کرده حرمت و وجوب را محقق قمی رحمه الله اختیار کرده و آخوند رحمه الله هم گفته حکم شرعی آن نه وجوب است نه حرمت است ولی عقاب وجود دارد. پنج قول مهم را مرحوم آقای مظفر رحمه الله آنجا مطرح فرمودند و حالا می‌خواهند نظر بدهند «فینبغی ان مبحث عن وجه القول بالحرمة و عن وجه القول بالوجوب لیتبع الحق فی المسألة و هو قول الاول»

ایشان با یک تحقیق ارزشمندی که تقریباً حاصل فرمایشات اساتیدشان، شاگردان آخوند رحمه الله است مثل محقق نائینی رحمه الله و محقق اصفهانی رحمه الله که اجمالش را الان و تفصیلش را بعد عرض خواهم کرد ایشان وجه قول به حرمت را و وجه قول به وجوب را بررسی می‌کند تا ثابت کنند حق قول اول است یعنی حرکات خروجیه محرّم است و خودبه‌خود عقاب هم

دارند. «اما وجه الحرمة» ایشان می‌فرماید وجه حرمت این است که غصب محرم است و این آقا مخاطب بوده به عدم غصب و حرمت غصب از قبل از خروجش و لذا ورودش، بقائش و خروجش همه مصادیق غصب هستند و این آقا مخاطب حرمت غصب بوده و کماکان این حرمت باقی است. اصل مدعای آقایان این است.

«فمبنى على ان التصرف بالغصب بأى نحو من انحاء التصرف دخولا و بقاء و خروجا محرم من اول الامر قبل الابتلاء بالدخول فهو قبل ان يدخل منهى» قبل از دخول این مورد نهی است «عن كل تصرف فى المغصوب حتى هذا التصرف فى الخروجى» چرا منهی است؟ «لأنه متمكن من تركه بترك الدخول» می‌توانست از اول وارد نشود

«و من يقول بعدم حرمة» قائلین به عدم حرمت حالا چه آنهایی که مثل آخوند رحمه الله می‌گویند حرمت ندارد چه آنهایی که می‌گویند حرمت ندارد، وجوب دارد می‌خواهند چه بگویند؟ می‌خواهند بگویند اضطرار به حرمت، حرمت را از بین می‌برد.

«و من يقول بعدم حرمة فانه يقول به» چرا این را می‌گویند؟ «لأنه يجد ان هذا المقدار من التصرف مضطر

الیه» آنها می‌گویند این مقدار، این ده دقیقه خروج، مضطرّ الیه هست. چه بماند چه برود این ده دقیقه اتفاق می‌افتد. بماند نیم ساعت بعد این ده دقیقه اتفاق می‌افتد. برود الان این ده دقیقه اتفاق می‌افتد. پس اضطرار به این ده دقیقه خروج دارد چه نیم ساعت، یک ساعت دو ساعت ادامه بدهد بقائش را دار غصبی، چه همین‌الان پشیمان شود بخواهد برگردد. بالاخره اصرار به این ده دقیقه حرکت خروجی وجود دارد. اگر این‌طور شد «فیمتنع علیه ترکه» دیگر چاره‌ای ندارد نمی‌تواند این مقدار از حرکت خروجی غصب را ترک کند «و مع فرض امتناع ترکه» وقتی نمی‌تواند آن را ترک کند «کیف یبقی علی صفة حرمة» چطور حکم شرعی باقی می‌ماند! اضطرار رافع فعلیت حکم شرعی و رافع فعلیت حرمت است آنها دلیلشان این بود.

مرحوم آقای مظفر رحمه‌الله هم جواب می‌دهد «لکنا نقول» این اضطرار بسوء اختیار است «الاضطرار بالاختیار لاینافی الاختیار» این‌الان اضطرار دارد ولی اضطراری است که خودش برای خودش ایجاد کرده. وقتی اضطرار، اضطرار بالاختیار است، اضطرار بالاختیار منافات با اختیار ندارد یک. ۲. ما هم معنوی نیستیم اگر در تعلق احکام معنوی بودیم می‌گفتیم این معنون یا آن معنون دخول، بقاء، خروج مثلاً ولی وقتی عنوانی

شدیم و حکم شرعی را روی عنوان بردیم اول هم گفتیم، گفتیم که در مرحله جعل چه در مرحله امتثال با همین عنوان کار می‌کنم که شرح آن را دادیم دیگر مشکلی ندارم که بخواهم خصوصیات معنونات را محل بحث قرار بدهیم این تقریباً اصل بیانی است که مرحوم آقای مظفر رحمه الله از زبان اساتید بزرگوارش نقل می‌کند و اختیار هم می‌کند.

«لکنا نقول له ان هذا الامتناع هو الذی اوقع نفسه فيه بسوء اختياره و کان متمکنا من ترکه بترک الدخول و الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار فهو مخاطب من اول الامر بترک التصرف حتی یخرج فالخروج فی نفسه بما هم تصرف داخل من اول الامر فی افراد العنوان» آن عنوانی که اولیه‌اند این از افراد غصب است، غصب افرادی دارد دخول بقاء و خروج پس عنوان منهی عنه که غصب است یا تصرف در مال غیر است «و هو تصرف بمال الغیر بدون رضاه» البته یادتان هست محقق بروجردی رحمه الله بین اینها تفکیک می‌کرد حالا آقایان این را معادل غصب می‌گیرند کاری نداریم یک عنوان منهی عنه داریم که افرادی دارد یکی از این افراد حرکت خروجی است «یصح فی عمومه» این عنوان شامل می‌شود در عموم خودش «کل تصرف متمکن من ترکه حتی الخروج» این تمام مصادیقش را می‌گیرد «و امتناع

ترک هذا التصرف بسوء اختياره لا يخرجہ عن عموم  
العنوان»

بالاخره این اضطرار بالاختیار است و اضطرار  
بالاختیار لاینافی الاختیار یک قانون مهمی است که  
فقهای امامیه قائل اند لذا در فقه یادتان هست می گفتند  
«الکفار معاقبون علی الفروع کعقابهم علی الاصول» کفار  
را هم بر اصول اعتقادی عقاب می کنند چون کافرند،  
مشرک هستند و هم بر فروع یعنی بر صلاہ صوم زکات  
ان قلت: این در حالت کفر نمی تواند نماز بخواند چون  
قصد قربت او نمی آید جواب می دهند الامتناع بالاختیار  
است درست است نمی تواند قصد قربت کند چون قصد  
قربت قربة الی الله، اللهم را العیاذ بالله قائل نیست اما  
این عدم قولش به اعتقادش و نهایتاً اضطرارش به عدم  
امکان صلاہ به اختیارش هست لذا قانون این است  
الاضطرار بالاختیار لاینافی الاختیار.

## **عنوانی بودن مرحوم مظفر رحمہ اللہ و رد کلام مرحوم نائینی رحمہ اللہ**

علی ای حال با این مبنا و این نکته پایانی «و نحن  
لانقول کما سبق» ما هم کما سبق اعلام کردیم معنوی  
نیستیم «لانقول ان المعنون بنفسه هو متعلق الخطاب»  
ما خطاب را به معنون نمی زنیم ما تکلیف را، خطاب را

سر عنوان نگو می‌داریم «حتی یقال لنا» تا آنکه به ما گفته شود «انه یمتنع تعلق الخطاب بالمتنع» این جمله محقق نائینی رحمه‌الله است، نائینی رحمه‌الله می‌فرماید خطاب به ممتنع امکان ندارد که قبلاً ایشان این را بحث کردند ما هم بحث کردیم حالا عرض می‌کنم بعداً تفصیلات آن را بررسی می‌کنیم. «حتی یقال لنا انه یمتنع تعلق الخطاب بالمتنع ترکه» تا به ما بگویید خطاب به ممتنع امکان ندارد. خطاب فقط خطاب به مقدور است آن هم مقدور عقلی و شرعی چون ممتنع شرعی جزء نکات و مبانی محقق نائینی رحمه‌الله است که عرض کردم چون ایشان خیلی قشنگ این را جمع می‌کند زمینه بحث‌های بعد را این تلمیذ بزرگوار محقق نائینی رحمه‌الله فراهم کرده که به آن می‌پردازیم. ایشان می‌گوید ما از اول هم گفتیم عنوانی هستیم تکلیف و خطاب به عنوان می‌خورد و خطابی به معنون نداریم که بگوییم این معنون مقدور است یا غیر مقدور است لذا خطاب آن را گرفت یا نگرفت نخیر، از روز اول خطاب را به عنوان و تکلیف را سر عنوان سوار کردیم، عنوان هم افرادی دارد این حرکت خروجی هم داخل در افراد عنوان هست. اضطرار هم اضطرار بالاختیار است و اضطرار بالاختیار لاینافی الاختیار.

این خلاصه فرمایش آن دسته از فقهای است که قائل‌اند به حرمت حرکات خروجیه با همین دو سه نکته مهمی که عرض کردند اولاً عنوانی هستند در خطاب و تکلیف ثانیاً: این عنوان افراد و مصادیقی دارد، دخول، بقاء و خروج و ثالثاً: خروج ولو مضطربیم به خروج اما اضطرار، اضطرار بالاختیار است و لذا خطاب سر عنوان مانده و عقاب بر این عنوان برای مخاطبی که از اول قدرت داشته این تکلیفی را که سر این عنوان رفته امتثال کند مسلم است. ایشان می‌فرماید این وجه حرمت.

### **بررسی وجه وجوب حرکات خروجیه توسط مرحوم مظفر رحمه الله**

اما وجه وجوب که مقابل حرمت هست را ذکر می‌کنند و این را رد می‌کنند و در دو بخش هم رد می‌کنند یک بخش مربوط به وجوب نفسی باشد یک بخش از باب مقدمه واجب و وجوب غیری به حرکت خروجیه بدهیم. «اما وجه الوجوب فقد قيل ان الخروج واجب نفسی» این قول به وجوب نفسی «نسب الی شیخ الأعظم (ره) علی ما يقع من تقریرات درسه» شیخ رحمه الله فرموده حرکات خروجی واجب نفسی هستند چرا؟ چون این خروج معنون است به عنوان تخلّص عن الحرام توضیح دادیم که این حرکات خروجی عنوانی دارند عنوان تخلّص از حرام این باید خارج شود تا

تخلّص از حرام پیدا کند «و تخلص عن الحرام فی نفسه عنوان حسن عقلا و واجب شرعا» تخلص یک عنوانی است که هم حسن عقلی دارد هم وجوب شرعی دارد. این یک راه «و قيل ان الخروج واجب غیری»

در بعضی از تعابیر شیخ انصاری رحمه الله تعبیری وجود دارد که این حرکات خروجی وجوب غیری دارد چرا؟ چون مقدمه تخلّص است. به اعتبار اینکه کأنّهُ این خروج مقدمه است «للتخلص من الحرام و هو الغصب الزائد الذی کان یتحقق ما لم یخرج» این استدلال آقایان. ایشان هم می‌خواهد بگوید «والحق انه ليس بواجب نفسي و لاغیری» با یک تحلیل بسیار ارزشمندی می‌خواهند هم وجوب نفسی را انکار کنند هم وجوب غیری را بخاطر اینکه حالا اجمالاً می‌خواهند بگویند این حرکات خروجی ابتلا به غصب است و تخلّص نیست تخلّص عنوانی است مقابل ابتلاء حالا چه نوع تقابلی با چه ریزه‌کاری ای ان شاء الله تبیین خواهد شد

این مقدمه‌ای است که دوستان ملاحظه‌ای بکنند اجمالش را هم قبلاً خواندیم کتاب درسی ما بوده بعد هم حالا ملاحظات و دقت‌های محقق خراسانی رحمه الله را اگر اینها جواب دادند ببینیم آخوند رحمه الله چه گفته چون بحث مشفعی اینها کردند گفتیم طول



نکشد ما حالا بعد تکمله‌های تفصیلاتش را از زبان  
محقق خوئی رحمه‌الله و محقق نائینی رحمه‌الله احیاناً  
حضرت امام رحمه‌الله و نهایتاً جمع‌بندی را بین الاعلام  
انجام خواهیم داد

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

۱۴۰۰، ۱۰، ۰۸

# جلسه پنجاه و هشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

**جلسه پنجاه و هشتم: بررسی نظریه شیخ انصاری رحمه الله مبنی  
بر وجوب حرکات خروجیه**

## مرور مباحث گذشته

عرض شد در ارتباط با حرکات خروجیه برای کسی که به سوء اختیار در دار غصبی توسط پیدا کرده و می‌خواهد خارج شود نظریه‌ای که خود مرحوم مظفر رحمه الله اختیار کردند حرمت این حرکات بود، گفتند ما عنوانی هستیم نه معنونی و خطاب به عنوان خورده نه به معنون خاص و لذا در خطاب، خصوصیت حرکت

دخولی یا حرکت بقائی یا حرکت خروجی دیده نمی‌شود، خطاب به‌عنوان است و این از ابتدا مخاطب بوده به نهی از غصب، این نهی از غصب در حرکت دخولی و بقائی و خروجی صادق است در مقابل این نظریه که حرمت را مطرح می‌کند دو نظریه به شیخ انصاری رحمه‌الله نسبت دادند که شیخ رحمه‌الله قائل است به وجوب حرکات خروجی یا از باب وجوب نفسی حرکات خروجیه به‌عنوان اینکه این حرکات معنون به‌عنوان تخلص هستند و تخلص عنوانی است که حسن عقلی و وجوب شرعی دارد یا اینکه این حرکات مقدمه تخلص هستند و مقدمه واجب هم واجب است؛ لذا اگر حیث مقدمیتشان برای تخلص از حرام یعنی غصب زائد در نظر گرفته بشود اینها مقدمه واجب و مقدمه واجب، واجب است. اگر خود اینها را معنون به‌عنوان تخلص بدانیم آن موقع وجوب نفسی پیدا می‌کند و در عباراتی که از شیخ رحمه‌الله در تقریرات شیخ آمده تقریباً در مطارب الانوار که تقریرات شیخ اعظم رحمه‌الله است، تقریرات اصول ایشان در نجف اشرف است هر دو نظریه مطرح هست.

## رد نظریه شیخ انصاری رحمه الله در قائل بودن به وجوب حرکات خروجیه

اینها می‌خواهند بگویند نه حق این است که «لیس بواجب النفسی او لا واجب غیری اما انه لیس بواجب النفسی» چرا واجب نفسی نیستند؟ به خاطر اینکه قبول نداریم عنوان تخلص اینجا صادق است «ان التخلص بأی نحو فرض عنوان مقابل لعنوان الابتلاء به بدیل لنهی لایجتمعان و هما من قبیل المکه و عدمها» تخلص عنوانی است که مقابل با ابتلاست و تقابلهش هم با ابتلا، تقابل عدم و ملکه هست، می‌دانید در تقابل عدم و ملکه مثل اعمی و بصیر شأنیت ابتلا وجود دارد باید شأنیت اتصاف به بصر وجود داشته باشد تا عدم بصر را، عدم ملکه بدانیم به اصطلاح و به اعمی نمی‌گوییم عدم بصر چون عدم بصر نقیض بصر است. اعمی را عدم بصر فیما من شأنه ان یکون بصیره می‌دانیم لذا به اعتبار وجود شأنیت است که اعمی صادق است لذا در جدار «لایصدق الاعمی و لایطلق الاعمی بل یطلق علیه یقول عدم البصر عدم البصر نقیض البصر و الاعمی عدم البصر فیما من شأنه ان یکون بصیرا»

اینها در حکمت و فلسفه بحث شد اینجا هم آقایان می‌خواهند بگویند که مسئله تخلص مقابل ابتلاست و کسی که شأنیت ابتلا را دارد تخلص در آنجا صادق

است؛ لذا می‌خواهند بگویند تخلص بدیل ابتلاست و آن هم بدیلی است که بینهما تقابل عدم و ملکه هست و لذا می‌فرمایند که «فالتخلص بأی نحو فرض عنوان یقابل لعنوان الابتلاء به بدیل للابتلاء لایجتماعان» چون عنوان مقابل است و از انواع تقابل است «متقابلان لایجتماعان و همان من قبیل الملكة و عدمها» تخلص عدم الابتلاست در جایی که شأنیت ابتلا وجود دارد «و هذا واضح» این مطلب روشن است «و حینئذ نقول» اگر این نکته درست دربیاید که یک تقابل عدم و ملکه حین الابتلا تخلص دارم و هما لایجتماعان حالا از جناب شیخ رحمه الله مطارب الانوار سؤال می‌کنیم «ما مرادک من التخلص الذی احکمت بانه عنوان حسن» شما می‌گوی تخلص عنوان حسنی است خیلی خوب، تخلص چیست؟

«ان کان المراد به التخلص من اصل الغصب» اگر منظورت این است که تخلص از اصل غصب برایمان مطرح هست «و هو بالخروج» ما در حالت خروج مبتلای به اصل غصب هستیم بیان کردیم که در حرکات خروجیه اصل غصب مسلم است و ما مبتلای به غصب هستیم «فهو بالخروج مبتل بالغصب لانه متخلص منه» چرا؟ «لانه تصرف للمغصوب» الان تبیین کردیم گفتیم عنوان غصب را داریم و در خطاب و عنوان کار می‌کنیم

و عنوان هم در ورود، هم در بقاء، هم در خروج صادق است؛ لذا این مبتلا بالغصب است و این آقا الان در حرکات خروجی ابتلا دارد، تخلص نقیض ابتلاست و تخلص با ابتلا تقابل دارد و تقابل، تقابل عدم و ملکه هست مگر ممکن است اینها جمع شوند در جایی که عنوان ابتلا صادق است؟ مگر ممکن است عنوان تخلص صدق بکند؟ امکان ندارد تخلص صدق کند در جایی که عنوان ابتلا صادق است بنابراین آقایان نتیجه می‌گیرند که ما نمی‌فهمیم مراد شیخ رحمه‌الله از اینکه می‌گوید اینجا تخلص صادق است و این حرکات معنون هستند به عنوان تخلص و چون تخلص حسن عقلی و وجوب شرعی دارد بنابراین حرکات خروجیه واجب‌اند «و ان كان المراد به التخلص من الغصب الزائد الذی يقع لو لم یخرج»

اگر نه شیخ رحمه‌الله بگوید من منظورم اصل غصب نیست درست می‌گویید اصل غصب آنجا صادق است منظور من آن غصب زائد است چون اگر این ده دقیقه اتفاق نیفتد و این بخواهد بماند نیم ساعت دیگر هم که در دار غصبی باقی بماند غصب زائدی بوجود آمد که اگر این تخلص اگر این خارج می‌شد آن غصب زائد محقق نمی‌شد. «فهو لا ینتطق علی الحركات الخروجية» آنها می‌گویند این هم درست در نمی‌آید چرا؟ «و ذلک

لان التخلص لما كان مقابلا للابتلاء بديلا له كما قدمناه فالزمان الذي يصلح ان يكون زمان للابتلاء لا بد ان يكون هو الذي يصدق عليه عنوان التخلص»

آنها می‌گویند اگر ما گفتیم اینجا تقابل عدم و ملکه‌ای وجود دارد و در تقابل عدم و ملکه شأنتی لازم داریم باید زمانی که شأنت ابتلا هست همان زمان مسئله تخلص شکل بگیرد نه «ان زمان الحركات الخروجية صادق على زمان الغصب الزائد عليها» زمان حركات خروجيه زائد بر زمان غصب زائد است. «فهو في الحركات الخروجية» در زمانی که حركات خروجيه اتفاق پیدا می‌کند، ابتلاء به غصب زائد نداریم تا بخواهد در همان زمان تخلص از غصب زائد مطرح شود ما اینجا نمی‌توانیم این استدلال را بپذیریم و نمی‌توانیم مسئله صدق عنوان تخلص را مطرح کنیم ولو غاصب خوب دقت کنید شیخ رحمه الله می‌خواهد بفرماید در این حركات خروجيه ابتلاء به غصب زائدی مطرح باید باشد تا بعد بگوییم ابتلا نیست، تخلص هست ما در حركات خروجی ابتلا نداریم به غصب زائد. غصب زائد بعداً قرار است تحقق پیدا کند و لذا وقتی من در اینجا ابتلا ندارم چطور می‌خواهم استفاده کنم که مسئله، مسئله تقابل است این جور در نمی‌آید «فهو في الحركات الخروجية لا مبتل للغصب الزائد و لا متخلص منه» در اینجا که

شأنیت نیست ارتفاع عدم و ملکه جایز است در جای  
خودش گفته شده

«و للغاصب مبتل للغصب من حين دخوله» غاصب  
مبتلای به غصب هست از حین «دخوله الی حین  
خروجہ و بعد خروجہ یصدق علیہ انه متخلص من  
الغصب» بنابراین می‌خواهند بگویند در مورد حرکات  
خروجیه ارتفاع عدم و ملکه داریم چون شأنیت ابتلای  
به غصب زائد وجود ندارد تخلص از غصب زائد هم  
مطرح نیست «و بعد خروجہ یصدق علیہ انه متخلص  
من الغصب» علی‌ای حال این بحث را ادامه خواهیم داد  
در ارتباط با مسئله و به فضل پروردگار کلام شیخ انصاری  
رحمه‌الله را بررسی خواهیم کرد.

ثانیاً اینها نکته دومشان این است که اگر بخواهیم  
در حرکات خروجیه این را مطرح کنیم آن موقع وجوب  
نفسی مطرح نیست، وجوب غیری مطرح هست چون  
حرکات خروجیه مقدمه تحقق چیزی هستند به نام  
تخلّص و الا الان خودشان مبتلای به غصب هستند اما  
مقدمه تحقق تخلص هستند حالا بعداً باید ببینیم آیا  
اینجا که مسئله مقدمیت مطرح هست چه اتفاقی  
می‌افتد بحث را ادامه خواهیم داد

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد



# جلسه پنجاه و نهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

## جلسه پنجاه و نهم: ادامه نقد وجوب نفسی و وجوب غیرى حرکات خروجیه

### مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات آقایان بود که عرض کردیم در مدرسه نجف اقوالی در ارتباط با حکم حرکات خروجیه مطرح هست که دیدگاهی که بعضی از تلامذه محقق نائینی رحمه الله تقویت کردند این بود که این حرکات محرّم است و نمی‌تواند واجب باشد و می‌خواستند نگاه شیخ اعظم رحمه الله را در ارتباط با وجوب حرکات خروجیه نقد کنند و با عنایت به اینکه در عبارت شیخ اعظم رحمه الله دو گونه عبارت وجود داشت، عبارتی که حرکات خروجیه را واجب می‌کرد از باب وجوب نفسی و دیدگاهی که حرکات خروجیه را واجب می‌کرد از باب وجوب غیرى.

وجوب نفسی حرکات خروجیه با همان تعبیر عنوان حسن عقلی و واجب شرعی و دیدگاهی که در بعضی از تعابیر شیخ رحمه الله بود این بود که می‌گفتند این حرکات مقدمه تخلص از حرام است و باتوجه به اینکه تخلص از حرام واجب است اینها مقدمه واجب می‌شوند و مقدمه واجب، واجب است.

### **بررسی وجوب نفسی حرکات خروجیه**

عده‌ای از تلامذه محقق نائینی رحمه الله می‌خواستند این دو نظریه را نقد کنند و بگویند که این دو نظریه که می‌خواهد وجوب نفسی و وجوب غیری را مطرح کند باطل است. در نقد وجوب نفسی خلاصه‌اش این بود که ما نمی‌توانیم این حرکات را از باب تخلص بدانیم چرا؟ چون این حرکات مصداق ابتلاء به غضب هستند و خود این حرکات غضب هستند و همان‌طور که از اول گفته شد در خطاب با معنون کار نمی‌کنیم، با عنوان غضب کار می‌کنیم و غضب، هم شامل حرکات دخولی، هم شامل حرکات بقائی و هم شامل حرکات خروجی می‌شود، همه تصرف در مال غیر هستند و غضب. از آن طرف همچون نسبت بین ابتلا و تخلص، تقابل عدم و ملکه هست اگر بخواهیم مسئله تخلص از غضب زائد را مطرح کنیم، زمان غضب زائد الان نیست، زمان غضب زائد بعد از حرکات خروجیه هست یعنی غضب

زائدی است که اگر خروج انجام نشود محقق می‌شود لذا نمی‌توانیم غصب زائد را بر حرکات خروجیه منطبق کنیم، وقتی نشود عنوان غصب زائد را بر حرکات خروجیه منطبق کرد تخلص را هم که تخلص از غصب زائد است بر آن منطبق نمی‌کنیم چرا؟ چون تقابل عدم و ملکه هست و من عدم ملکه را می‌خواهم باید ملکه امکان تحقق داشته باشد و بعد از نبود ملکه در این فضا و ظرف، عدم ملکه صدق کند و باتوجه به اینکه غصب زائد، قابلیت تحقق ندارد که بخواهم با آن کار کنم خودبه‌خود نمی‌شود مسئله غصب زائد را مطرح کرد. پس نسبت به اصل غصب ابتلا دارم نه تخلص، نسبت به غصب زائد نمی‌توانم تخلص داشته باشم چون زمان تخلص از غصب زائد الان نیست. این خلاصه عنوانی است که آقایان می‌گویند.

### **بررسی وجوب غیری حرکات خروجیه**

اگر این‌طور نشود یعنی نتوانم در باب حرکات خروجیه قائل به وجوب نفسی شوم از باب خود تخلص یا تخلص از غصب زائد، نهایتاً باید بروم دنبال اینکه بگویم قرار است یک تخلصی از غصب تحقق پیدا کند که حرکات خروجیه مقدمه اوست یا به منزله مقدمه هست اما تخلص بعداً تحقق پیدا می‌کند. یعنی وقتی نتوانستم با وجوب نفسی تخلص کار کنم همان‌طور که

عرض کردم نه اصل تخلص اینجا محقق است، نه تخلص از غصب زائد. آن موقع باید بگویم تخلص از غصب زائدی در آینده دارم، این حرکات مقدمه اوست آن موقع اگر این طور شود ممکن است کسی بگوید شما توانستید وجوب نفسی را رد کنید اما از ما بپذیرید که اینجا یک وجوب غیری داریم که این حرکات مقدمه آن تخلصی هستند که بعداً تحقق پیدا می‌کند.

بنابراین اگر این طور شود باید دنبال وجوب غیری برویم، چرا؟ چون آقایان از ما قبول کردند که وجوب نفسی قابل اثبات نیست. یعنی نقد کردیم آن نگاه شیخ رحمه الله را در باب وجوب نفسی. اینها می‌خواهند بگویند که اگر این طور شد که به سمت وجوب غیری حرکات خروجیه برویم، شما باید یک مبنایی را از ما بپذیرید و آن مبنا این است که در باب مقدمه واجب آقایان به این نکته رئیسی قائل‌اند که مقدمه واجب را که به وجوب مقدمه واجب فتوا ندادیم تا برای حرکات خروجیه که مقدمه تحقق تخلص از غصب زائدند و وجوب غیری درست کنم اما آنهایی که قائل‌اند یعنی قائل‌اند به اینکه مقدمه واجب، واجب است در جایی مقدمه واجب را واجب می‌دانند که مانع دیگری از وجوب مقدمه واجب وجود نداشته باشد مثلاً حرمتی درکار نباشد؛ لذا اگر کسی برای مثلاً انقاض غریق مجبور

شود داخل خانه مردم برود اینها می‌گویند چون این آقا مبتلای به انقاض غریق در مقام امتثال و در خانه مردم رفته و باید هم برود این رفتن در خانه مردم برای اینکه برود این غریق را از استخر نجات بدهد و خوب گیری دارد، حرمتش هم به خاطر ابتلاء به تراحم برداشته شده چون مضطر است باید برود این غریق را نجات دهد. اما اگر فرض کردیم چنین اضطراری درکار نبود این آقا با رفتن در خانه مردم و وارد خانه مردم شدن، مرتکب تصرف در مال غیر و غصب حالا هر عنوانی برایش قائل شویم حرمت این حرکات و تصرفات سبب می‌شود این وجوب گیری مقدمه واجب اینجا نیاید چرا؟ چون قبلاً در جای خودش گفته شده که در مسئله اجتماع امر و نهی آقایانی که حرمت را می‌آورند وجوب را هم می‌آورند در عنوان مقدمی این کار را نمی‌کنند چون برای عنوان مقدمه آقایان حیث تعلیلی قائل‌اند نه حیث تقییدی؛ لذا آنهایی هم که قائل‌اند به اینکه من وجوب گیری را درست می‌کنم برای این حرکات و این تصرفات، می‌گویند این وجوب گیری وقتی می‌آید و وقتی درست است که حرمتی از قبل وجود نداشته باشد و الا اگر حرمتی از قبل وجود داشته باشد، وجوب گیری اینجا نمی‌آید.

حالا در مانحن فیه مسئله چطور می‌شود؟ آقایان می‌گویند اینجا مشکل پیدا می‌کند چون الان در ارتباط با این حرکات خروجی حرمت را قائلیم و ثابت کردیم که عنوانی به نام غصب اینجا در خطاب وجود دارد و این عنوان غصب نمی‌گذارد این حرکات یعنی کاری به خصوصیت معنون نداریم، عنوان غصب می‌آید برای ما مشکل ایجاد می‌کند بنابراین نمی‌توانیم در حرکات خروجیه که حرمت از باب عنوان قطع، صادق است قائل به وجوب غیری شویم حتی اگر وجوب غیری را در مقدمه واجب قائل شویم. این اصل فرمایش آقایان است که وجوب نفسی را عرض کردم آن‌طور رد می‌کنند، وجوب غیری را این‌طور رد می‌کنند حالا مطالب دیگری هم دارند که بعداً در بررسی که می‌خواهیم از زبان حضرت امام رحمه‌الله انجام بدهیم تفصیلات اینها را آنجا عرض خواهم کرد من اصل فضای فرمایش آقایان را می‌خواهم عرض کنم که روشن باشد

مثلاً یکی از نکات مهم این است که آیا ما می‌توانیم تخلص را واجب بدانیم یا ترک حرام واجب نخواهد بود چون وجوب ترک حرام از باب مسئله حرمت ضد عام است که بگویم وقتی فعلی واجب است ضد عامش محرم است آن موقع وقتی ضد عام، محرم شد، ضد ضد عامش واجب است یعنی نظامی دارد آنجا که آن

هم مفصل بحث می‌کنند که حالا می‌خواهند بگویند که شما اصلاً نمی‌توانید برای تخلص یک چنین وجوبی قائل شوید ولو حالا تخلص اینجا صادق نیست و تخلص از غصب زائد هم صادق نیست اصلاً اصل وجوب تخلص محل اشکال است. حالا عرض کردم اینها را در تفصیلاتش بعداً خواهیم گفت.

اصل مسئله همین است که یا باید وجوب نفسی را درست کنم یا باید وجوب غیری را درست کنم. وجوب نفسی راه نمی‌دهد به خاطر اینکه اینجا ابتلاست نه تخلص. تخلص از غصب زائد صدق نمی‌کند به خاطر اینکه تقابل عدم و ملکه‌ای وجود دارد، غصب زائد زمانش هم نرسیده تا تخلص بخواهد صدق کند. ابتلاء به غصب زائد بعداً است تخلص از غصب زائد هم بعد است. تخلص از غصب زائد اگر بعداً باشد این حرکات خروجیه می‌توانند مقدمه آن باشند. اگر مقدمه آن شدند اینها باید از باب وجوب مقدمه واجب، واجب باشند اما وجوب مقدمه واجب هم اینجا محل اشکال است به خاطر اینکه اولاً ما که قائل نیستیم آنهايي هم که قائل اند شرطشان این است که این قبلاً حرمتی درکار نبوده باشد.

## ان قلت و قلت در رفع حرمت سابق به وسیله اضطرار

ان قلت: مگر نه این آقا مضطر به این حرکات است، اضطرار نمی‌تواند آن حرمت سابق را برطرف کند که اینها واجب باشند؟ اینها می‌گویند - برمی‌گردیم به همان حرف قبلی ما - ما گفتیم که این آقا اضطرار ندارد. آن اضطراری که رافع حرمت است، اضطرار در مقام تشریح است یعنی وقتی است که مولا در مقام تشریح چنین حرمتی را در نظر نگیرد یعنی مولا از روز اول وقتی خواسته حرمت را قرار بدهد حرمت را برای آدمی که تزاممی برایش بوجود می‌آید با واجب اهم، قائل نیست و آن حرمت از فعلیت می‌افتد به قول آقایان در حیث تشریحی، چرا؟ چون این آقا سوء اختیاری ندارد الان صدای کسی را می‌شنود که غرق می‌شود مجبور است برود نفس محترمه را انقاض کند پس تصرفاتش محرم نیست. اما مسئله مربوط به شارع نیست شارع از روز اول استیفای غرض کرده گفته الغصب محرم عنوان غصب حرام است چه در حرکت ورودی چه در حرکت بقائی چه در حرکت خروجی. کاستی ای در بیان شارع وجود ندارد که مسئله به تشریح شارع برگردد. این آقا به سوء اختیار وارد خانه شده اضطراری هم از ورود به خانه نداشته به چه مبرری حرکات خروجیه را که اضطرار به سوء اختیار است از آن صرف حرمت کنیم



به خاطر اضطرار بعد بگوییم حرمت رفت بعد به واسطه مقدمه واجب بودن، وجوب آمد. آنها می‌گویند نخیر؛ لذا این در واقع شاکله این نگاه هست. این نگاه شاکله‌اش این است که برای تخلص وجوب نفسی ندارم چون اول ابتلا دارم تخلص از غضب زائد هم الان ندارم چون تقابل عدم و ملکه دارم وجوب غیری هم برای حرکات خروجیه ندارم چون وجوب غیری را حتی اگر قائل شویم در جایی قائلیم که حرمتی درکار نباشد چون نمی‌توانیم اینجا اجتماع امرونی قائل شویم چون ما برای عنوان مقدمه حیثیت تعلیلی قائلیم نه حیثیت تقییدی لذا نمی‌شود گفت اینجا هم واجب است هم حرام است. اضطرار هم رافع این حرمت نیست که وجوب جایش را بگیرد چون اضطرار، اضطرار بسوء اختیار است و ما قبلاً گفتیم در خطاب، غضب وجود دارد نه معنون است و ما هیچ خصوصیتی برای حرکات خروجیه قائل نیستیم آنها معنون عنوان غضب هستند. ما در خطاب هم حرمت غضب را برای مخاطب مطرح می‌کنم کاری به خصوصیات معنون ندارم.

### **حرکات خروجیه مقدمه تخلص هستند یا مقدمه کون در خارج؟**

بعد یک نکته فنی دیگر دارند آن هم قابل گفتن است حالا آن نکته‌ای که قبلاً هم عرض کردم حالا بعداً شرح آن را می‌گوییم که حالا خود تخلص چگونه باید

و جوب پیدا کند حالا آن خیلی در بحث ما مستقیماً دخالت ندارد اما این نکته در بحث ما دخالت دارد آن نکته‌ای که آقایان قائل‌اند و در بحث ما هم دخالت دارد این است که حالا این حرکات خروجیه مقدمه تخلص هستند یا مقدمه کون در خارج از دار هستند که کون خارج دار ملازم با تخلص است خود تخلص نیست و حتی اگر وجوب تخلص را هم قائل شویم که حالا عرض کردم اینها خود وجوب تخلص را می‌خواهند اشکال کنند می‌خواهند بگویند این کون خارج دار ملازم با عنوان تخلص است. من یک کون خارج دار دارم که حرکت خروجی مقدمه اوست آن کون ملازم با تخلص است حالا چه کسی گفته متلازمین باید حکم واحد داشته باشند! اگر تخلص هم واجب باشد الزاماً کون خارج دار که ملازم با تخلص است وجوب پیدا می‌کند؟ اینها می‌خواهند بگویند دلیلی نداریم که متلازمین را برایشان حکم واحد قائل شویم.

بنابراین از چند مسیر می‌خواهند وجوب غیری و وجوب نفسی را به هم بزنند اگر اینها به هم خوردند از آن طرف هم ثابت کردند عنوان غصب در خطاب وجود دارد می‌خواهند بگویند پس حرام است حرف آخوند رحمه‌الله هم رد می‌شود آخوند رحمه‌الله که می‌گوید نه واجب است نه حرام است ولی معاقب است. نخیر،

حرمت وجود دارد ما معنونی نیستیم که اینها را در آن دخالت ندهیم؛ بنابراین با این تحقیق عده‌ای از تلامذه محقق نائینی رحمه‌الله که عمداً من به تفصیله گفتم که دوستان بدانند اصل مسئله را، ما درسش را قبلاً خواندیم اینها می‌خواهند آن اقوال را یکی‌یکی رد کنند و بگویند که حق را در این می‌دانیم که این حرکات خروجیه محرم هستند قول به حرمت تصرفات خروجیه را قائلیم نه قول به وجوب نفسی، نه قول به وجوب غیره و نه قول به وجوب و حرمت معاً این هم غلط است چون عرض کردم عنوان مقدمه عنوانی نیست که برایش وجوب قائل باشند لذا نمی‌شود هم واجب و هم محرم باشد و نه اینکه من بگویم حکم ندارد ولی عقاب دارد. عملاً اینها با این تحلیل فنی خواستند چهار قول دیگر را رد کنند و اثبات کنند قول حق را که قول به حرمت این حرکات خروجی است.

حالا یک تتمه‌ای هم در این بیان از محقق خوئی رحمه‌الله ما به این بیان اضافه خواهیم کرد بعد هم با نظرات حضرت امام رحمه‌الله آن را ارزیابی و جمع‌بندی خواهیم کرد که باتوجه‌به اینکه اصلش را ما در کتاب‌های درس خواندیم دیگر اینجا خیلی معطل نشویم

## به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

۱۴۰۰، ۱۰، ۱۲

# جلسه شصتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

**جلسه شصتم: عبارات مرحوم آخوند رحمه الله در رد نظریه شیخ  
رحمه الله و بیان نظریه مرحوم آخوند رحمه الله**

**مرور مباحث گذشته: بررسی حکم حرکات خروجیه**

بحث ما در ارتباط با حکم شرعی حرکات خروجیه بود و عرض کردیم که تلامذه آخوند رحمه الله مخصوصاً محقق نائینی رحمه الله حالا با آن اجمالی که از بیان تلمیذ بزرگوارش و بعضی از تلامیذش به دست آمد، اینها ترجیح دادند که این حرکات خروجیه حرام باشند. در مقابل اینها اقوال دیگری وجود داشت که اینها

خواستند آن اقوال را تحلیل کنند و مناطاً رد کنند عمده این اقوال، قول به وجوب حرکات خروجیه بود که در ارتباط با قول به وجوب حرکات خروجیه دو مطلب از عبارات شیخ اعظم رحمه الله به دست می آمد یکی وجوب نفسی حرکات خروجیه، یکی وجوب غیری حرکات خروجیه. وجوب نفسی اینها یا وجوب غیری اینها برمی گشت به اینکه ما بینیم عنوان تخلص چه عنوانی است. اینها برای رد وجوب نفسی مقداری تمرکز کردند روی حیث عنوان تخلص در مقابلش عنوان ابتلاء و تقابلی که بین عنوان تخلص و عنوان ابتلاء وجود دارد. برای تقابل اینها تقابل عدم و ملکه را تصویر کردند که عنوان تخلص با عنوان ابتلاء، تقابل عدم و ملکه دارند و تخلص جایی صادق است که ابتلاء صادق باشد و لذا اگر ابتلاء صادق نباشد نمی توانیم بگوییم که اینجا تخلص از حرام صادق است. این نکته اول.

نکته دوم: گفتند نمی توانیم تخلص را که ترک حرام است واجب بدانیم چون در مسئله حالت ضد عام قائل نشدیم به اینکه از امر به شیء، حرمت ضد عامش درمی آید. چون اگر از امر به شیء، حرمت ضد عام دربیاید آن موقع ترک حرام، واجب می شود. با آن سیری که در بحث نهی از ضد وجود داشت و اگر اینجا به

حرمت ضد عام قائل شدیم می‌توانیم برای تخلص وجوبی قائل شویم که گفتم خیلی تأثیر ندارد.

## **عبارات مرحوم آخوند رحمه‌الله در حکم حرکات خروجیه شیخ رحمه‌الله**

اما در جمع‌بندی با قطع نظر از آن تفصیلات چون آخوند رحمه‌الله هم عباراتی دارد که باید تکلیف این عبارات آخوند رحمه‌الله را با شیخ رحمه‌الله معلوم کنیم در این جمع‌بندی اینها را داشته باشیم. چرا؟ تعبیرشان این بود که «ان التخلص لو كان عنوانا يصدق عن الخروج فلا ينبغي ان يراد من الخروج نفس الحركات الخروجية بل على تقديره ينبغي ان يراد منه ما تكون ان حركات الخروجية مقدمة له او بمنزلة مقدمة» بمنزله را دیروز عرض کردم، در جمع‌بندی هم عرض می‌کنم «فلا ينطبق اذا عنوان التخلص على التصرف بالمغصوب المحرم كما يريد ان يحققه هذا الغائب» حرکات خروجی خودشان تصرف در غصب هستند در اینجا که تصرف در غصب مطرح هست نمی‌توانیم تخلص را مطرح کنیم. پس تخلص چه زمانی است؟ وقتی است که آن حرام ترک شود. پس این حرکات مقدمه‌ای هستند برای تحقق چیزی به نام ترک حرام یا به منزله مقدمه هستند. وقتی که حرام ترک شد، تخلص صادق است. چرا این را می‌گوییم؟ «فان الخروج يقابل الدخول و لما كان

الدخول عنوانا للكون الداخل الدار المسبوق بالعدم»  
بودن در این دار، دخول است «فلا بد ان يكون الخروج  
بمقتضى المقابلة عنوانا للكون خارج الدار المسبوق  
بعدم» تا الان این داخل بوده آن وقتی که خارج می‌شود،  
می‌شود خروج «اما نفس التصرف بالمغصوب بالحركات  
الخروجية التى منها يكون الخروج» این حرکات یا مقدمه  
یا شبه مقدمه هستند که حالا شبهش را دیروز عرض  
کردم امروز هم عرض می‌کنیم. حالا اگر این طور شد آن  
موقع ببینیم آن تخلص وجوب نفسی پیدا می‌کند گفتند  
نه چرا پیدا نمی‌کند؟ ترک حرام داریم «و ترک الحرام  
لیس واجبا نفسیا علی»

ما برای ترک حرام، وجوب نفسی قائل نیستیم. فعل  
حرام، حرام است. ترک حرام نه وجوب عقلی دارد،  
وجوب شرعی ندارد. نمی‌توانیم اینجا قائل به دو حکم  
شرعی شویم بگوییم هم فعل غصب حرام است هم ترک  
غصب واجب است به وجوب شرعی «و قد تقدم ذلك  
فی مبحث النواهی فی الجزء الاول فی مسألة الضد»  
آنجا گفتیم امر به شیء لایقتضی النهی عن ضده العام  
أی نقیضش که هو الترتک هست «کذلک ان النهی عن  
الشیء لایقتضی الامر بضده العام أی» نقیضش اگر به  
من گفتند لاتغصب، به من نمی‌گویند أترک الغصب که  
اترک الغصب یک حکم شرعی باشد، وجوب نفسی برای



ترک قائل شوم در مقابل حرمت نفسی که غصب دارد که حرمت نفسی کاشف از مفسده ذاتیه باشد این وجوب نفسی کاشف از یک مصلحت ذاتی باشد نخیر، یک عمل است با یک مفسده ذاتیه. یک حکم شرعی هم بیشتر ندارد و آن هم حرمت است. از این طرف اگر به من گفتند صلّ نمی‌خواهند بگویند صلّ در کنارش لاتترک الصلاة هم هست که صلّ وجوب نفسی صلاة را بیاورد لاتترک الصلاة حرمت نفسی ترک صلاة را بیاورد که هم صلّ مصلحت ذاتی داشته باشد، و هم ترک صلاة مفسده ذاتی مستقل داشته باشند نخیر. سازمان اینها این‌گونه هست؛ بنابراین می‌خواهند بگویند نه ما زیر بار نمی‌رویم که اگر صلاة واجب است ترک صلاة هم محرم است. اگر غصب محرم است ترک غصب هم واجب است نخیر، اینها لوازم عقلی هستند ضد عام به معنای ترک، محل حکم شرعی نیست. نه در امر نه در نهی. اگر این‌طور شد دقیق می‌شویم لذا می‌گفتیم که دیگر نباید بگوییم نهی، طلب ترک است. نه این مسامحه هست. نهی زجر عن الوجود است امر هم بعث الی الوجود است. وجود یا مفسده ذاتی دارد زجر از آن می‌دهند. یا مصلحت ذاتی دارد بعث می‌کنند به سمتش و نباید لوازم عقلی معنا را دخیل در معنا قرار بدهیم. این خلاصه این مبنای مهم است.

اگر این‌طور شد خلاصه نمی‌توانم بگویم ترک حرام واجب است. تخلص یعنی ترک حرام، ترک حرام را کسی واجب نمی‌کند. فعل حرام، حرام است. برای ترک حرام نمی‌شود وجوب نفسی قائل شد. نمی‌شود وجوب غیری هم برایش قائل شد چرا؟ چون ما وجوب غیری هم قبول نداریم حرکات خروجیه مقدمه تخلص هستند. اولاً: خود تخلص وجوب نفسی ندارد تا حرکات خروجیه که مقدمه‌اش هستند وجوب غیری داشته باشند.

ثانیاً: اگر مسامحه کنیم برای تخلص، وجوب نفسی قائل شویم ما وجوب غیری را قبول نداریم. ثالثاً: اصلاً چه کسی گفته که حرکات خروجیه، مقدمه تخلص هستند نخیر. حرکات خروجیه مقدمه کون خارج دار هستند کون خارج دار، ملازم با تخلص است رابعاً: در ارتباط با حرکات خروجیه ولو مقدمه واجب را هم واجب بدانیم نمی‌توانیم اینجا وجوب قائل شویم. چون وجوب برای جایی است که از قبل اینها هم حرام نبوده باشند. ان‌قلت: اینها که اضطرار وجود دارد حرام نیستند می‌گویند: نه ما گفتیم اضطرار، اضطرار بسوء اختیار است.

با این سازمانی که عرض کردم این آقایان می‌خواهند پاسخ شیخ رحمه‌الله را بدهند. پاسخ شیخ رحمه‌الله را می‌دهند و نفی وجوب نفسی برای تخلص و نفی وجوب غیری برای حرکات خروجیه که حرکات خروجیه مقدمه یا به منزله مقدمه هستند برای تخلص و آنچه که اینها مقدمه آن هستند، کون خارج دار است. کون خارج دار، ملازم با تخلص است در جای خودش هم ثابت شده متلازمین لازم نیست حکم واحد داشته باشند. از آن طرف هم عرض شد که نسبت تخلص و ابتلا، نسبت تقابل عدم و ملکه هست، در این حرکات خروجیه نه تخلص داریم، نه ابتلا به غصب زائد. خودشان که ابتلاء به غصب هستند اما نسبت به غصب زائد نه تخلص داریم نه ابتلا داریم چرا تخلص نداریم؟ چون تخلص برای وقتی است که ابتلا امکان داشته باشد. در این حرکات خروجیه ابتلای به غصب زائد نداریم. زمان غصب زائد بعد است برای الان نیست. وقتی ابتلاء به غصب زائد نداشتیم تخلص از غصب زائد هم نداریم. تنها چیزی که می‌توانیم داشته باشیم مقدمه قرارداد اینهاست برای حالا یا کون خارج از دار که تخلص ملازم با اوست یا مقدمه تحقق تخلص هستند. اینها با این فضای فنی در مدرسه محقق نائینی رحمه‌الله

می‌خواهند بگویند ما نه می‌توانیم از وجوب نفسی دفاع کنیم، نه می‌توانیم از وجوب غیری دفاع کنیم.

## **بیان و بررسی مبنای مرحوم آخوند رحمه‌الله در حرکات خروجیه**

بعد بر همین اساس می‌خواهند آخوند رحمه‌الله را هم رد کنند. آخوند رحمه‌الله تقریباً در این بحث‌ها با اینهاست. یعنی محقق خراسانی رحمه‌الله در کفایه ملاحظه می‌کنید یعنی نائینی رحمه‌الله از استادشان آخوند رحمه‌الله اینها را گرفتند اینها در این مقدار با آخوند رحمه‌الله مشکلی ندارند. منتها یک اختلافی با آخوند رحمه‌الله وجود دارد آخوند رحمه‌الله می‌گفت این حرکات، نه واجب‌اند نه محرم‌اند. واجب نیستند به همین دلایلی که اینها گفتند آخوند رحمه‌الله هم در کفایه تقویت کرد. چون آخوند رحمه‌الله قشنگ با اینها همین مطالب را گفت ولی حرام نیستند چرا حرام نیستند؟ بخاطر اینکه آخوند رحمه‌الله می‌خواهد بگوید خطاب به حرمت اینجا ساقط است به خاطر حدوث اضطرار.

تعبیر آخوند رحمه‌الله این بود «الحق أنه منهي عنه بالنهي السابق الساقط بحدوث الاضطرار اليه» ولی البته «عصيانا له» این حرکات عصیانی هستند برای آن نهی «بسوء الاختيار و لا يكاد يكون مأمورا به و ذلك ضرورة»

أنه حيث كان قادرا على ترك الحرام رأسا لا يكون عقلا معذورا في مخالفته و يكون معاقبا عليه و لا يكاد يجدى توقف انحصار التخلص عن الحرام به لكونه بسوء الاختيار» آخوند رحمه الله می‌خواهد بگوید عقاب هست یک، وجوبی در کار نیست دو، ریشه‌اش هم این است که اینجا سوء اختیاری بوده بعد وارد آن بحث‌ها می‌شود

«ان قلت: كيف لا يجدى و مقدمة الواجب واجبة؟ قلت: انما تجب المقدمة» همین‌ها را در مدرسه نائینی رحمه الله خواندیم که اینجا در کفایه خیلی معطل نشویم. گفتیم اجمالاً چون اینها را در کتاب‌های درسی قبلی خواندیم دیگر مطلب روشن است. آخوند رحمه الله هم می‌گوید نه اینها «انما تجب المقدمة لو لم تكن محرمة» و لذا «لا يترشح الوجوب من الواجب على ما هو المباح من المقدمات» آخوند رحمه الله می‌گوید بله اگر یک جایی آن مقدمه، مقدمه منحصر بود شما مجبورید حرمت را از کار بیندازید و وجوب را بیاورید. ولی این در جایی است که سوء اختیاری نباشد «و اطلاق الوجوب بحيث ربما يترشح منه الوجوب عليها مع انحصار المقدمة انما هو فيما اذا كان الواجب اعم من ترك المقدمة المحرمة و المفروض هاهنا و ان كان ذلك الا انه كان بسوء الاختيار و معه لا يتغير اما هو عليه من

الحرمة و المبغوضية» حتماً آخوند رحمه الله كاملاً با اينها همراه هست. بعد اينها اشكال بعدی

ان قلت: - می‌خواهد از شيخ دفاع کند - چه کسی گفته حرکات خروجیه محرم‌اند؟ دخول، محرم است بقاء، محرم است خروج که کمک می‌کند به اينکه ظلم استمرار پیدا نکند. خیلی قشنگ تمام عبارات شيخ رحمه الله را می‌آورد که اينجا دخولی دارم و بقائی دارم و خروجی دارم. خروج، رفع ظلم کرده. حالا ديگر عبارتهای شيخ رحمه الله مفصل است کاری نداريم آخوند رحمه الله می‌آورد. «قلت: هذا غاية ما يمكن ان يقال في تقريب الاستدلال على كون من حصر بالتخلص مأموراً به و هو موافق لما افاده شيخنا العلامة أعلى الله مقامه على ما في تقريرات بعض الأجلة»

آخوند رحمه الله هم می‌گوید اين حرف درست است اگر سوء اختیاری نباشد. ولی چون بسوء اختیار است و اين از ابتدا مأمور بوده به ترک غصب. دخولاً، بقاءً و خروجاً نمی‌شود اين حرف را زد. اين اصل حرف آخوند رحمه الله است که اينها هم همين را می‌آورند. حالا به تبع شيخ رحمه الله یک نکته‌ای در بيان آخوند رحمه الله هست درباره سالبه بانتفاع الموضوع که آن را هم عرض می‌کنم. حالا فضای کلی شيخ رحمه الله و آخوند رحمه الله

روشن شود. منتها تنها حرف مهم آخوند رحمه الله این است که اینجا خطاب ساقط است.» و ثانياً لو سلم فالساقط إنما هو الخطاب»

خطاب ساقط است؛ لذا چون خطاب ساقط است، نهی در کار نیست لذا نمی‌توانیم بگوییم اینها حرام هستند. کما اینکه نمی‌توانیم بگوییم واجب هستند ولی عقاب برایشان وجود دارد. آقایان با این تکه آخوند رحمه الله کجا درگیر شدند؟ خواندیم. اینها می‌گویند: نه آقای آخوند رحمه الله ما معنوی نیستیم که بگوییم خطاب ساقط است، ما خطاب را هم ساقط نمی‌دانیم، ما خطاب را متوجه عنوان می‌کنیم و چون خطاب متوجه عنوان است و ما معنوی نیستیم، عنوان غضب خطابش شده که اُتْرُكُ الغضب. اترك التصرف فی دار الغیر لا تتصرف در ملک مردم بدون رضایتشان. اگر عنوان ما شد غضب یا تصرف و خطاب و حکم سر عنوان رفت و کاری به معنوی نداشت ما دیگر خطاب را هم ساقط نمی‌دانیم؛ لذا اینها با این دقتی که می‌خواهند انجام دهند هر دو کار را با هم انجام می‌دهند هم با شیخ رحمه الله درگیر می‌شوند و در درگیری با شیخ رحمه الله، خیلی از آخوند رحمه الله استفاده می‌کنند که وجوبی در کار نیست نه نفسی و نه غیری حالا با تکمیلی که به فرمایش آخوند رحمه الله ارائه شد که نسبت

تخلص و ابتلا، تقابل عدم و ملکه هست با آن توضیحات و حرکات خروجیه مقدمه یا شبه مقدمه هستند و هم با آخوند رحمه الله درگیر می‌شوند. کجا درگیر می‌شدند؟ تعبیرشان این بود

«و امتناع ترک هذا التصرف بسوء اختياره لا يخرجہ العموم العنوان و نحن لانقول ان المعنون بنفسه هو المتعلق الخطاب» ما معنونی نیستیم «حتی يقال لنا انه يمتنع تعلق الخطاب بالمتنع تركه» تا به ما بگویند این حرکات خروجیه مضطر الیه به این حرکات است و نمی‌شود کسی را خطاب کرد در حال اضطرار و اضطراری که به حرکات خروجی دارد به او خطاب کنیم که این حرکات تو حرام است.

اینها می‌فرمایند که نه ما معنونی نیستیم ما عنوانی هستیم. اگر ما عنوانی شدیم خطاب به معنون نمی‌خورد که معنون من حرکات خروجی یا دخولی یا بقائی باشد که شما بگویید خطاب به دخول می‌خورد، به بقاء می‌خورد اما به خروج نمی‌تواند بخورد. اینجا دیگر طرف ما آخوند رحمه الله است. آخوند رحمه الله خودش با شیخ رحمه الله طرف شد و وجوب را کنار گذاشت گفت اینجا مناط حرمت وجود دارد اما خطاب به حرمت



وجود ندارد چون انحصار پیدا شده ترک غصب زائد و ترک ظلم به حرکات خروجیه.

اینها می‌گویند نه آخوند رحمه‌الله این حرف شما درست است در فضای کسی که معنونی بشود ما معنونی نیستیم ما چون معنونی نیستیم مشکل نداریم «و نحن لانقول ان المعنون بنفسه هو المتعلق الخطاب حتى يقال لنا انه يمتنع تعلق الخطاب بالمتنع ترکه و ان كان الامتناع بسوء الاختیار» نه ما خطاب را داریم، خطاب کاری به معنون ندارد خطاب عام است، خطاب به همه خورده و لذا ما هم خطاب داریم، هم حرمت داریم، هم عقاب داریم.

این فرمایش آقایان است آن تکه‌اش با شیخ رحمه‌الله، این تکه‌اش با آخوند رحمه‌الله. حالا بقیه را می‌گویم یک ریزه‌کاری عبارتی از شیخ رحمه‌الله دارد، آخوند رحمه‌الله در کفایه چون در کفایه هست ملاحظه می‌کنید. این سازمان فرمایشی است که ما در مدرسه محقق نائینی رحمه‌الله داریم. نمی‌توانیم بگوییم اینها هم واجب‌اند هم محرم‌اند اگر ما خطاب را درست کردیم آن قول را هم معلوم کنیم که شاکله فرمایش مدرسه محقق نائینی رحمه‌الله درست دربیاید. اگر خطاب را درست کردیم از باب عنوان و لذا حرمت را قائل شدیم

کسی می‌تواند بگوید من وجوب را هم درست می‌کنم  
از باب عنوان و لذا می‌گوییم هم محرم است هم واجب  
است به خاطر تعدد عنوان

اینها می‌گویند تنها چیزی که ممکن است بتواند به  
درد شما بخورد که نمی‌خورد عنوان مقدمه هست،  
عنوان مقدمه هم خودتان می‌گویید حیث آن تعلیلی  
است و اگر عنوان مقدمه نباشد شما نمی‌توانید با عنوان  
تخلص کار کنید رد کردید و ما برای تخلص وجوبی قائل  
نیستیم. تعدد عنوان به دردتان نمی‌خورد چون اینجا  
حداکثر عنوانی که بتوانیم با ارفاق برایتان درست کنیم  
عنوان مقدمه هست، عنوان مقدمه همچون حیثش  
حیث تعلیلی است وجوبی از اینجا عمل نمی‌آید که  
بخواهد سر عنوان بماند. این هم این تحلیل آقایان؛ لذا  
نتیجه می‌گیرند که حرام‌اند والسلام. نه وجوبی در کار  
است نه لفظی نه غیری. نه وجوب و حرمتی در کار  
است. نه می‌شود انکار حرمت کرد از باب عدم تعلق  
خطاب. این هم به آخوند رحمه‌الله جواب می‌دهیم. این  
فرمایش محقق این مدرسه هست

حالا یک نگاهی هم می‌کنیم ببینیم اگر تکمله دیگری  
برای تقویت این نگاه در فرمایشات تلمیذ بزرگوار محقق  
نائینی رحمه‌الله، محقق خوئی رحمه‌الله هست این

تکمله را هم می‌گوییم که دیگر ما هم با شیخ رحمه‌الله  
هم با آخوند رحمه‌الله هم با محقق نائینی رحمه‌الله و  
هم اگر تکمله‌ای محقق خوئی رحمه‌الله دارد استفاده  
می‌کنیم بعد فرمایشات امام رحمه‌الله را می‌گوییم و  
جمع‌بندی می‌کنیم.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد